

پیام فدایی

خرداد ۱۳۹۳

دوره جدید، سال نوزدهم

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

سرمقاله

از نمایش اخیر آسانلو چه درسی باید گرفت؟

... به موازات تداوم و تشدید بحران اقتصادی - سیاسی در جامعه ما که موجب رشد جنبشهای اعتراضی و بویژه رشد مبارزات کارگران علیه نظام وابسته حاکم شده سالهاست امپریالیسم آمریکا همگام با بقیه امپریالیستها در صدد نفوذ در جنبشهای اجتماعی در ایران می باشد. از جنبش زنان گرفته تا جنبش ملل تحت ستم و از جنبش دانشجویی تا جنبش کارگری؛ در همه جا امپریالیستها می کوشند تا با بوجود آوردن و تقویت نیروهای خود فضا سازی کرده و چهره های مطلوب خود را در هر حوزه حرکات اعتراضی و اجتماعی شکل دهند. اهمیت پیشبرد این سیاست ضد انقلابی برای امپریالیست ها بحدی ست که ما شاهد بودیم که آنها حتی از مسئله کشتار زندانیان سیاسی که اتفاقاً در زمان وقوع آن فاجعه مهر سکوت بر لب زده بودند نیز نگذشتند و دیدیم با کارگردانی محافل و مهره های شناخته شده امپریالیسم و با کمک نیروهای خودی جنبش، آنها چگونه برای ما "تریبونال دادخواهی" هم علم کردند ...

صفحه ۲

منتشر شد:

جسد انزله: حزب بوده ... این جریان کلاً خطرناکی هست ... این می تونه بوسلایم بلسی را در ایران ایجاد کنه، که در آینده خطرناکه ... اگر حالا چیزی نمیشه ... و این می تونه بعد از آن همین حالا هم بماند بونگوشه ... مساله روز بعهه هست.

(از متن کتاب جاسپر)

متن کامل نوشتاری

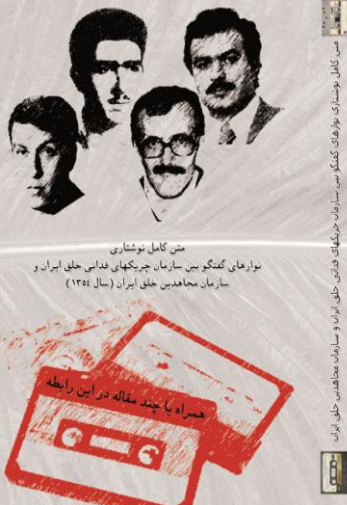
نوار گفتگو بین

سازمان چریکهای فدائی خلق

و سازمان مجاهدین خلق ایران

(سال ۱۳۵۴)

انتشار در نشرهای فدایی خلق ایران
پاییزه ۱۳۹۳



برای تهیه این کتاب با فعالین چریکهای فدایی خلق تماس بگیرید و یا به کتابفروشی الکترونیکی چریکهای فدایی خلق ایران در آدرس زیر مراجعه کنید:

<http://www.19bahman.com/IPFG-Books.html>

حقیقتی در مورد فاجعه قتل عام کارگران در معدن سومای ترکیه

ماسک هائی که کارگران معدن سومای به همراه داشته اند اصلاً مناسب برای کار در معدن و مقابله با حوادث حین کار در چنین محیطی نبوده است. بر اساس اظهارات کارشناسان شرایط کار و ایمنی در معادن، ماسک مخصوص کارگران معدن و بخصوص معادن ذغال سنگ باید دارای صد دقیقه ذخیره اکسیژن در شرایط عادی باشد. امری که به کارگر معدن اجازه میدهد که در صورت وقوع خطر، به مدت سی دقیقه به طور فعال و در حال دویدن از اکسیژن برای تنفس برخوردار شود تا بتواند خود را به جای امنی برساند. این ماسک ها برای مقاومت در مقابل گاز منواکسید کربن ساخته شده اند در حالی که ماسک کارگران معدن سومای، ماسک های ارزان قیمت ساخت چین بوده که تاریخ مصرف بیشترشان هم منقضی شده بود. دردناک تر این که این ماسک ها برای مقابله با گاز فلفل درست شده بودند و نه برای شرایط سخت کار در معدن ذغال سنگ که حجم گاز متان آن بنا به گفته معدنچیان در روز های قبل از این حادثه به میزان خطرناکی رسیده بود. امری که باعث شد در عمل بخشی از قربانیان این فاجعه به خاطر استنشاق گاز منواکسید کربن جان بیازند.

صفحه ۴

درباره کتاب "نوارهای گفتگو"

... مطالعه کتاب نشانگر تنوع بحثهای بین دو سازمان و گستردگی مسایلی بوده که بخشا در مقطع ضبط این مباحث در مقابل آن ها قرار داشته است. از شیوه برخورد درست و پرنسیپهای مارکسیستی در رابطه با تغییر ایدئولوژی افراد در درون سازمان مجاهدین تا مساله ضرورت و چگونگی وحدت کمونیستها، از وضعیت جنبش مسلحانه و موقعیت محافل و نیروهای موجود در آن شرایط و فی المثل موقعیت حزب توده خائن و نقشی که این جریان رسوا در خدمت به پلیس سیاسی ایفا می کند گرفته تا پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و ... همگی از زمره آن مسایل است. اما تفکر در عمق برخی از این مباحث و ایده های مطرحه در نوارها نشان می دهد که در آن دوره چه مسایلی ذهن مبارزین این دو سازمان را به خود مشغول کرده بود...

سیاست "رژیم چنج" در

اوکراین و صندوق بین المللی

پول (۱)

... صندوق بین المللی پول پس از مشاوره با وزارت دارایی آمریکا و صندوق مالی اتحادیه اروپا یک "بسته کمکی" ۱۵ میلیارد دلاری برای اوکراین را در نظر گرفته است. این درحالی ست که مبلغ سررسید قرضهای کوتاه مدت اوکراین حدود ۶۵ میلیارد دلار یعنی بیش از ۴ برابر مبلغ اعطایی توسط صندوق بین المللی پول می باشد. مطابق توافقات جدید، پول به داخل اوکراین نخواهد آمد، بلکه برای آغاز بازپرداخت اقساط به سر رسیده تعهدات مالی اوکراین به اعتبار دهندگان اروپایی و آمریکایی به مصرف خواهد رسید. ...

صفحه ۷

در صفحات دیگر

- "داعش" و بحران عراق ۱۰
- تلاش صدای آمریکا برای تخطئه گلسرخی ۱۱
- به یاد سترگ بهروز دهقانی ۱۳
- زندگی در جمهوری اسلامی ۱۴
- یاد از چریک فدایی خلق، رفیق کارگر، اسکندر صادقی نژاد ۱۶
- معرفی کتاب "نوارهای" ۲۰

از نمایش اخیر اسانلو چه درسی باید گرفت؟



اسانلو در شرایط خاصی از تحولات جامعه با تفکر توده ای وارد پروسه تلاش برای ساختن سندیکای شرکت واحد شد ، اما به دلیل عدم تحمل این تلاش از سوی دیکتاتوری حاکم، ارادل و اوباش حکومتی در ابتدا ضمن ضرب و شتم وی، به طور وحشیانه ای قصد بریدن زبانش را داشتند و بعد هم رسماً دستگیر و زندانی شد. اسانلو در زندان هم از جناح اصلاح طلب جمهوری اسلامی دفاع نموده و کارگران را دعوت می کرد که در انتخابات به آنها رای دهند. روشن است که چنین کسی وقتیکه پایش بخارج از کشور برسد عجیب نخواهد بود سر از تلویزیون رها "موج سبز" جهانشاهی در آورد که آشکارا در خط امپریالیستها گام بر می دارد، و این دار و دسته از وی به عنوان مسئول "سناد هماهنگی فعالان کارگری در موج سبز" نام ببرند.

به واقع آن چه از نمایش کنونی اسانلو و چگونگی برخورد برخی از نیروهای مدعی چپ به این مسئله باید آموخت نه صرفاً درک تلاش بورژوازی امپریالیستی برای نفوذ در جنبش کارگری و فاسد کردن آن هاست که واقعیتی انکار ناپذیر می باشد؛ بلکه این امر است که نیروهای انقلابی و چپ نباید انرژی خود را در برنامه های چهره سازی ها و شخصیت پردازی هائی از این نوع به صرف این که طرف کارگر است ، صرف نمایند. وظیفه نیروهای چپ و انقلابی اساساً دفاع از خواست ها و مطالبات طبقه کارگر و کلا جنبش کارگری و یافتن راه اصلی برای از بین بردن موانع سازمانیابی این طبقه و سرکوب مبارزات آن در شرایط دیکتاتوری حاکم می باشد.

پرونده اسانلو ظاهراً برای خیلی از چپ های انقلابی عملاً بسته شده اما آیا آن ها یاد می گیرند که دفاع از جنبش کارگری را به دفاع از افراد - افرادی که عملاً هم در چنگال رژیم جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات اهریمنی آن گرفتارند - تقلیل ندهند و هر روز نام و عکس یک کارگر زندانی را که مورد تبلیغ رسانه های مختلف قرار می گیرد ، بر سینه نزنند؟ به نظر می رسد که توجه به این واقعیت یکی از مهمترین درس های این تجربه است که صرف نظر از این که اسانلو چه سرنوشتی پیدا کند هم چنان باید راهنمای حرکت نیرو های مدافع طبقه کارگر قرار گیرد.

اگر هواداران آرمان های انقلابی طبقه کارگر فراموش نکنند که به جای بالا بردن عکس فلان کارگر زندانی که ممکن است مورد احترام هم باشد ، باید خواهان آزادی همه کارگران زندانی شوند و در کنار آن به افشای تلاش امپریالیست ها در نفوذ در جنبش کارگری و راه ها و روش های این امر بپردازند ، آن گاه چهره هائی نظیر اسانلو قادر نخواهند بود به مدد همین تبلیغات کوتاه فکرانه ای که توسط برخی از نیروهای ظاهراً چپ و مدافع کارگران انجام

های نخ نما شده ای همچون: "انسانیت فراتر از نگاه های بسته طبقاتی می تواند عمل کند" را تبلیغ می کند امر دور از انتظاری از فردی با گذشته وی و روند حرکتی اش نمی باشد. واقعیت این است که وی در شرایط خاصی از تحولات جامعه با تفکر توده ای وارد پروسه تلاش برای ساختن سندیکای شرکت واحد شد ، اما به دلیل عدم تحمل این تلاش از سوی دیکتاتوری حاکم، ارادل و اوباش حکومتی در ابتدا ضمن ضرب و شتم وی، به طور وحشیانه ای قصد بریدن زبانش را داشتند و بعد هم رسماً دستگیر و زندانی شد.

اسانلو در زندان هم که بود از جناح اصلاح طلب جمهوری اسلامی دفاع نموده و کارگران را دعوت می کرد که در انتخابات به آن ها رای دهند. روشن است که چنین کسی وقتی که پایش به خارج از کشور برسد عجیب نخواهد بود که سر از تلویزیون رها "موج سبز" امیر حسین جهانشاهی در آورد که آشکارا در خط امپریالیست ها گام بر می دارد، و این دار و دسته از وی به عنوان مسئول "سناد هماهنگی فعالان کارگری در موج سبز" نام ببرند. اقدامی که تازه پس از سه هفته وی را مجبور کرد تا اعلام کند که به هیچ "حزب، سازمان و رسانه ای" وابستگی نداشته و آن چه از سوی وی گفته شده نتیجه یک "سوء تفاهم" می باشد. طبیعی است که چنین فردی با چنین دیدگاه هائی در ادامه فعالیت اش بدون "سوء تفاهم" در کنار محسن سازگارا می نشیند و سرانجام هم فرد مورد اطمینان و اعتماد صاحب تلویزیون اندیشه معرفی شده و مسئولیت پخش کمک صد هزار دلاری نامبرده را پیدا کند و آن گاه برای "انسانیت" سرمایه داران در مقابل دوربین تلویزیونی و دیده هزاران کارگر بیکار و گرسنه و به جان آمده از مظالم همین سرمایه داران و دولت و نظام حامی آنان، اشک هم بریزد؟

از زمانی که منصور اسانلو در تلویزیون اندیشه، برنامه "همصدائی" (۱) ظاهر شد و بعد صاحب کانال تلویزیون ، صد هزار دلار به وی کمک کرد تا به اصطلاح صندوق کمک به کارگران زندانی و معترض را شکل دهد، چند هفته ای می گذرد و در این فاصله نیروها و افراد مختلف با ارائه تحلیل هائی در افشای اهداف پشت این برنامه و نقش اسانلو در این برنامه نوشته و سخن گفته اند. اما آن چه که کمتر به آن پرداخته شده است پاسخ به این پرسش غیر قابل اجتناب می باشد که چرا نیرو های اپوزیسیون و به خصوص برخی از آن هائی که خود را چپ و رادیکال هم می نامند همواره دنباله رو پروژه های شخصیت سازی (همان طور که در مورد اسانلو بود) می شوند و بدون آینده نگری ، بر طبعی می کوبند که تجربه نشان داده دیر یا زود علیه خودشان به صدا در خواهد آمد و به همین دلیل هم جویش را خواهند خورد؟

بدون شک در میان نیروها و افرادی که امروز به حقیق علیه نقشی که اسانلو در پیش گرفته سخن می گویند ، کسانی هستند که چند سال پیش در هر حرکتی نام و عکس اسانلو را حمل می کردند، و امروز به عینه می بینند که نامی را که به پرچم خود نوشته بودند بطور آشکاری بازپچه برنامه های ضد کارگری گشته است. می بینند که وی تحت عنوان یکی از "رهبران جنبش کارگری" اکنون عملاً به ساز بخشی از بورژوازی و حامیان جهانی اش می رقصد و نام و وجهه خود را جهت پیشبرد پروژه هائی قرار داده که ضدیتشان با جنبش کارگری و هر آن چه به کار و کارگر مربوط است ، امر پوشیده ای نیست. اما این گروه از خود نمی پرسند و یا ترجیح می دهند از یاد ببرند که چنین چرخشی نه اتفاقی و نه غیر قابل پیش بینی بوده است.

این که امروز اسانلو زیر بیرق "همه با هم" و "همبستگی ملی" سینه زده و یا تز

می گیرد، ضربات جانکاهی به مبارزات و جنبش کارگران وارد سازند.

تا آن جا که به جنبش کارگری و مبارزات دلاورانه کارگران ایران باز می گردد به خصوص باید توجه کرد که اگر تا دیروز آمریکائی ها بطور مثال از طریق ارگان هایی نظیر "سولیدارتی سنتر" جهت نفوذ در جنبش کارگری گام برمی داشتند ، امروز با توجه به ابعاد وسیعی که اعتراضات کارگری در ایران پیدا نموده و با توجه به نقش غیر قابل انکاری که مبارزات طبقه کارگر در تغییر اوضاع نکبت بار کنونی ، فعالیت های امپریالیست ها نیز نه تنها فزونی یافته بلکه اشکال و روش های گوناگون و پیچیده تری هم یافته است و در نتیجه، برخورد با این واقعیت هوشیاری دو چندانی را از نیروهای واقعاً طرفدار طبقه کارگر طلب می کند. تنها توجه به این نکته در سخنان مجری برنامه تلویزیون اندیشه در زمانی که اسانلو را در جریان هدیه و یا "ذکات" صد هزار دلاری قرار می داد خود به اندازه کافی گویای وضع کنونی است. او به سرمایه داران و متمولین خود را صرف معیشت خانواده کارگران زندانی و معترض نکنید با شورشی غیر قابل کنترل مواجه خواهید شد. عین جمله او چنین است: "این در واقع یک هشدار است. یک ضربه بیدار شونده است به سرمایه داران و پولدار های ایران. کارگران را دریابید قبل از این که کار به جایی برسد که نتوانید کمک هائی که آرزو دارید را بکنید. سرنوشت دردناکی در انتظار کسانی می باشد که فقط به مال و منال و منافع شخصی خودشان به هر قیمتی فکر می کنند."

این همه در شرایطی رخ می دهد که هر از چند گاهی "فعال" سیاسی ای را در داخل کشور دستگیر کرده و در حالی که صدها زندانی سیاسی بدون مطرح شدن نامی از آن ها در سخت ترین شرایط به سر می برند ، ناگهان نام و عکس این افراد حتی در زمانی که در زندان هستند به روی آنتن می رود و خیلی ها هم ساده دلانه برای این افراد کف می زنند و از آن بالاتر اعلامیه های غرای آن ها که از سیاه چال های جمهوری اسلامی و با شعارهای بلند بالا در نابودی نظام سرمایه داری تزیین و به بیرون صادر شده را توزیع کرده و در فضای مجازی پخش می کنند. بدیهی ست چهره هائی از این نوع وقتی که پایشان به خارج از کشور می رسد از رسانه های امپریالیستی سر در می آورند و گاه بر اثر بالا گرفتن اختلافات شان حتی نوار مکالمه شان با ماموران وزارت اطلاعات که بازجوی آن ها بوده اند ، در دسترس همگان قرار می گیرد! بنابراین آن چه قبل از هر چیزی باید از این روند ها آموخت این است که به هیچ وجه نباید دنباله رو سیاست چهره سازی های کاذب شد.

تا آن جا که به جنبش کارگری و مبارزات دلاورانه کارگران ایران باز می گردد به خصوص باید توجه کرد که اگر تا دیروز آمریکائی ها بطور مثال از طریق ارگان هایی نظیر "سولیدارتی سنتر" جهت نفوذ

واقعیت این است که به موازات تداوم و تشدید بحران اقتصادی - سیاسی در جامعه تحت سلطه ما که موجب رشد جنبش های اعتراضی و بویژه رشد مبارزات کارگران بر علیه نظام وابسته حاکم شده سال هاست امپریالیسم آمریکا همگام با بقیه امپریالیست ها در صدد نفوذ در جنبش های اجتماعی در ایران می باشد. از جنبش زنان گرفته تا جنبش ملل تحت ستم و از جنبش دانشجویی گرفته تا جنبش کارگری؛ خلاصه در همه جا امپریالیست ها می کوشند تا با بوجود آوردن و تقویت مادی و معنوی نیروهای وابسته به خود مهره های خود را داشته و برای همفکران خود فضا سازی کرده و چهره های مطلوب خود را در هر حوزه حرکات اعتراضی و ظاهراً اجتماعی شکل دهند. اهمیت پیشبرد پیگیرانه این سیاست ضد انقلابی برای امپریالیست ها به حدی ست که ما شاهد بودیم که آن ها حتی از مسئله کشتار زندانیان سیاسی هم که اتفاقاً در زمان وقوع آن فاجعه مهر سکوت بر لب زده بودند نیز نگذشتند و دیدیم که با کارگردانی محافل و مهره های شناخته شده امپریالیسم و البته با کمک نیروهای خودی جنبش، آن ها چگونه برای ما "تربیونال دادخواهی" هم علم کردند؛ و یا با خرج میلیون ها دلار "پارلمان موقت در تبعید آذربایجان جنوبی" سرهم کردند و در هر مورد هم از قرار دادن تربیون های خود در اختیار چنین "چهره" گانی دریغ نوزیدند. در جریان فضا سازی و پیشبرد چنین سیاستی ست که می بینیم یک روز زندانی را با پایند در تخت بیمارستان نشان می دهند و روز بعد در حال اعتصاب غذا و یا انتشار "مانیفست" های به اصطلاح ضد حکومتی ، آن هم از داخل زندان. آن هم در شرایطی که بسیاری از انسان های مبارز و فعالین کارگری تنها به دلیل بیان واقعیات و مطالبات بدیهی کارگران و خلق های تحت ستم، در زیر شکنجه ، قصابی شده و بدون این که نامی از آن ها انتشار یابد به قتل می رسند.

۳۰ خرداد جلوه ای از مصاف خلق و ضد خلق!

در روز ۳۰ خرداد سال ۶۰ کشور ما شاهد نبردی سترگ و خونین بین حامیان منافع امپریالیسم یعنی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی از یکسو با مردم ستمدیده و دلیر ایران از سوی دیگر بود. در آنروز مزدوران جدید امپریالیسم ایران یعنی سردمداران رژیم جمهوری اسلامی بر آن شده بودند که به هر ترتیبی شده کارگران و زحمتکشان و خلقهای تحت ستم ما را به زانو درآورند. اعمال جنایتکارانه مزدوران هار رژیم در آنروز با بوق و کرنا در هر کوی برزن به گوش می رسید. سران رژیم همگی به تکاپو افتاده و از مزدوران رژیم می خواستند تا هر چه شدیدتر و بیشتر از مزدم بکشند. رفسنجانی عربده می کشید" اگر آنروز، منظورم اوایل انقلاب است، ۲۰۰ نفر از اینها را می گرفتم و اعدامشان می کردیم، امروز اینقدر نمی شدند..." (اطلاعات ۶۰/۷/۱) کیلانی جنایتکار به مزدوران زیر دستش فرمان داد" محارب بعد از دستگیر شدن توبه اش پذیرفته نمی شود و کیفر همان است که قرآن بیان می کند کشتن با شدیدترین وجه، خلق آویز کردن به فضاخت بازترین حالت ممکن، دست راست و پای چپ آنها بریده شود" و ادامه داد" در کنار همان دیواری که تسلیم می شوند اعدامشان کنید چرا که اسلام اجازه نمی دهد بدن مجروح اینگونه افراد یاغی به بیمارستان برده شود بلکه باید تمام کشته شوند" (کیهان ۶۰/۴/۲۹). موسوی جنایتکار دادستان کل گفت" هر کس که در برابر این نظام و امام عادل مومنین بایستد کشتن او واجب است اسیرش را باید کشت و زخمی اش را زخمی تر کرد تا کشته شود" (کیهان ۶۰/۴/۲۹) و مشکینی عربده می کشید" هر کس در خیابانی و درهرجای دیگری بر علیه حکومت اسلامی قیام کرد در همانجا باید حکم اعدامش صادر شود". اما نه تهدید و ارعاب و نه هیچ یک از این جنایات و وحشی گریهای رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی قارد به خاموش کردن آتش مبارزه در جامعه نشد...

(به نقل از ویژه نامه ۲ خرداد ۱۳۶۴ - از انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران)

حقایق در مورد فاجعه قتل عام کارگران

در معدن "سوما"ی ترکیه

توضیح: گزارش زیر بر مبنای بررسی و جمع آوری اخبار خبرگزاری های مختلف در مورد چگونگی و ابعاد فاجعه دردناک انفجار معدن ذغال سنگ "سوما" در ترکیه توسط دو تن از رفقا، نوشته شده است. این گزارش ارزشمند نشان دهنده نقش کثیف سرمایه داران زالو صفت و دولت ترکیه در فاجعه ای است که به مرگ بیش از ۲۰۲ کارگر زحمتکش در این معدن انجامید.



کارشناسان شرایط کار و ایمنی در معادن، ماسک مخصوص کارگران معدن و بخصوص معادن ذغال سنگ باید دارای صد دقیقه ذخیره اکسیژن در شرایط عادی باشد. امری که به کارگر معدن اجازه میدهد که در صورت وقوع خطر، به مدت سی دقیقه به طور فعال و در حال دویدن از اکسیژن برای تنفس برخوردار شود تا بتواند خود را به جای امنی برساند. این ماسک ها برای مقاومت در مقابل گاز منواکسید کربن ساخته شده اند در حالی که ماسک کارگران معدن سوما، ماسک های ارزان قیمت ساخت چین بوده که تاریخ مصرف بیشترشان هم منقضی شده بود. دردناک تر این که این ماسک ها برای مقابله با گاز فلفل درست شده بودند و نه برای شرایط سخت کار در معدن ذغال سنگ که حجم گاز متان آن بنا به گفته معدنچیان در روز های قبل از این حادثه به میزان خطرناکی رسیده بود. امری که باعث شد در عمل بخشی از قربانیان این فاجعه به خاطر استنشاق گاز منواکسید کربن جان بیازند.

نمونه دیگری که باز در این زمینه باید مورد اشاره قرار گیرد این واقعیت است که در تونل های معادن برای حوادثی که ممکن است پیش بیاید از قبل اتاقک هایی موسوم به "اتاق نجات" درست می کنند که در صورت بروز هر حادثه ای کارگران معدن بتوانند در آن اتاق ها تا رسیدن کمک خود را حفظ کنند. اما به گفته برخی از کارگران معدن سوما، اتاق و یا اتاق های موسوم به اتاق نجات به یک "لانه موش" بیشتر شبیه بوده تا اتاق نجات. روشن است که کارفرما با عدم هزینه برای ساختن چنین بناهاگه هایی در این مورد هم با جان کارگران بازی کرده است.

از موارد دیگری که هزینه تولید را برای سرمایه دار صاحب معدن سوما کاهش داده و امکان حادثه را فزونی بخشیده، استخدام کارگران آموزش ندیده می باشد. کارگرانی "کم تجربه و ارزان قیمت" که با دستمزد های ناچیز استخدام می شدند و بدون تجربه و آموزش های لازم مجبور می شدند در عمق ۲ کیلومتری زمین، بیش از

هم که بازرسی وجود داشت، کارفرمای معدن جهت صرفه جویی در هزینه "ابزار و امکانات ایمنی"، بازرسان کنترل سیستم ایمنی را با پرداخت رشوه می خرید به گونه ای که هنگام ورود بازرسان برای چک و کنترل ایمنی کار، با ترفند های گوناگون آن ها را به تونل ها و کارگاه های نمونه ای که از وضعیت بهتری برخوردارند هدایت نموده و عملاً کار بازرسی را به شکلی فرمالیته به پایان می رساند. بنابراین آن چه چنین حوادثی را سبب می شود نه اراده خدائی که وجود ندارد بلکه آزمندی و سودپرستی سرمایه داران و ذاتی مناسبات سرمایه داری است که چه دولتی باشد و چه خصوصی، مسئله اصلی اش کسب سود حداکثر حتی به قیمت فدا کردن جان کارگران است. سرمایه داران خوب می دانند که جدا از پائین آوردن دستمزد ها و بالا بردن ساعات کار که روش های همیشگی و شناخته شده بالا بردن سود است، عوامل دیگری هم در جریان کار دخیلند که می توان با کم و کسر کردن آن ها در صد سود را بالا برد؛ کاهش هزینه های ایمنی محیط کار از جمله آن عواملند.

قبل از این فاجعه "آلپ گورکان" سرمایه دار اصلی صاحب این معدن در مصاحبه ئی با روزنامه حریت با غرور اعلام کرد که بعد از این که مسئولیت اداره معدن را بر عهده گرفته، هزینه تولید را از ۱۶۰ دلار در هر تن به ۲۴ دلار در هر تن (و در واقع ۲۳،۸۰ دلار) کاهش داده است. در این مصاحبه او البته دیگر نگفت که این کاهش هزینه تولید به چه قیمتی میسر گشته و تأثیر این امر عملاً در زندگی کارگران چیست! روشن است که بخش بزرگی از این کاهش هزینه "غرور آمیز" که با "افتخار" اعلام می شد در نتیجه بازی با جان کارگران امکان پذیر گشته بود. نگاهی به گزارشات مربوط به ایمنی کار در معدن سوما به روشنی بیانگر این واقعیت است: ماسک هایی که کارگران معدن سوما به همراه داشته اند اصلاً مناسب برای کار در معدن و مقابله با حوادث حین کار در چنین محیطی نبوده است. بر اساس اظهارات

به دنبال فاجعه معدن شهر سوما واقع در استان مانیسای ترکیه که طی آن بر اساس آخرین آمار دولتی، ۲۰۲ کارگر (۱) جان خود را از دست دادند، دولت اردوغان در مواجهه با خشم بازماندگان فاجعه و مردم ترکیه بیشرمانه اعلام کرد که "وقوع حوادثی چون سوما با هر میزانی از رعایت مسائل ایمنی در دنیا امری عادی و معمول بوده و امکان پذیر است و حتی در قرن ۱۹ در انگلستان نیز اتفاق افتاده است". در سال گذشته قبل از این فاجعه نیز اردوغان طی یک سخنرانی گفته بود که "حوادث ناشی از کار در ذات خود کار نرفته و خواست خداست". به این ترتیب نخست وزیر مرتجع ترکیه مثل همپالگی هایش در جمهوری اسلامی کوشید تا به مردم بقبولاند که حوادث در حین کار به حرص و از سرمایه داران و قابل نشدن هزینه برای تأمین ایمنی محیط کار مربوط نمی شود، بلکه امر طبیعی و همیشگی است؛ و گویا فاجعه ای هم که به مرگ ۲۰۲ کارگر (طبق آمار رسمی) منجر شده "تقدیر الهی" بوده و کسی در این میان نه مسئولیت دارد و نه مقصر است.

در همین راستا و جهت لاپوشانی نقش دولت در فاجعه انفجار معدن سوما، چنین نیز تبلیغ می شود که "خصوصی سازی معادن یکی از دلایل وقوع چنین فاجعه ایست"، و سعی می شود این طور القاء شود که گویا در معادن و کارخانجات دولتی، کارگران در حین کار به دلیل عدم ایمنی محیط کار، جان خود را از دست نمی دهند! پس می توان فریاد زد زنده باد دولت، آن هم دولت ترکیه! اما این تبلیغات رباکارانه بر این واقعیت برده می کشند که مسئولیت نظارت و بازرسی از کارخانجات و معادن و کارگاه های تولیدی بر دوش دولت است! همان مسئولیتی که باید از طریق بازرسان کنترل سیستم ایمنی پیش برده شود. در حالی که اتفاقاً به دنبال این فاجعه آشکار شد که دولت اردوغان در سال ۲۰۱۱ یعنی حدوداً سه سال پیش از این رویداد "شورای نظارت" را منحل نموده بود و در نتیجه عملاً نظارتی در کار نبوده است. البته کارگران جان بدر برده از فاجعه معدن سوما تعریف می کنند که در زمانی

مستقل و از جمله یک مترجم که برای یکی از رسانه‌های خارجی کار می‌کند و در ساعات اولیه این حادثه در محل معدن حضور داشته است اعلام کرده که از زبان کسانی که آن جا بوده‌اند شنیده است که **فاجعه اصلی زمانی اتفاق افتاده است که گروه نجات سعی کرده که اکسیژن به معدن تزریق کند که در نتیجه این عمل، آتش سوزی اوج گرفته و انفجار شدیدی رخ داده است.** از فرار، چون تهویه‌ها از کار افتاده بودند گروه نجات به تزریق اکسیژن به معدن می‌پردازد؛ اما این اقدام در آن شرایط، نتیجه ای جز بدتر کردن اکسیژن مثل آن بود که برای خاموش کردن آتش، نفت روی آن ریخته شود! گفته شده است که حداقل ۱۰۰ نفر از کارگران در اثر خفگی و سوختگی جان خودشان را از دست داده اند. در این بین هم چنین در اثر انفجار، تنها بالابر (وسیله ای شبیه آسانسور) معدن هم تخریب شده و دسترسی به کارگرانی که در عمق نزدیک به دو کیلو متری معدن گرفتار شده بودند سخت‌تر گردید.

با توجه به ادعای دولت ترکیه مبنی بر "عادی و معمولی" بودن این گونه حوادث در معادن بد نیست نگاهی هم به پیشینه حوادث کار در معادن ترکیه داشته باشیم. **بر اساس آمار دولتی از سال ۱۹۶۱ در معادن ترکیه بیش از سه هزار نفر جان خودشان را از دست داده‌اند و بیش از صد هزار نفر زخمی و قطع عضو شده‌اند. طبق همین آمار تنها در سال ۲۰۱۰ معادن ترکیه شاهد ۶۱ انفجار و ریزش بوده است که از این تعداد ۴۳ مورد در معادن زیرزمینی و ۱۸ مورد هم در معادن سطح زمین رخ داده است. البته در این حوادث معادن زغال سنگ بیشترین آمار مرگ و میر را داشته‌اند. به طور کلی در میان کشورهای اروپایی، ترکیه بدترین شهرت را از نظر حوادث مربوط به کار دارا بوده و بطور میانگین روزی ۳ نفر در حوادث حین کار جانانشان را از دست می‌دهند.** از سال ۲۰۰۸ تعداد تلفات انسانی در ازای یک میلیون تن ذغال سنگ در ترکیه ۷٫۳ نفر و در چین ۳ نفر و در آمریکا دو صدم نفر بوده است. همه این حوادث در شرایطی رخ داده که ۱۹ سال پیش دولت ترکیه قانون شماره ۱۷۶ سازمان جهانی کار (آی ال او) مربوط به ایمنی و سلامتی کارگران در کار معادن را امضا نموده و متعهد به اجرای آن شده است. اما علیرغم این تعهد به خاطر کمک به سرمایه داران جهت کاهش هزینه های تولید، در چند سال گذشته آمار کشته شدگان در معادن افزایش یافته و حتی به بیش از ۱۱ کارگر برای هر میلیون تن رسیده است. البته شرایط کار در معادن سطح زمین هم، زیاد با شرایط کار در زیر

جهت درک چرایی ابعاد باور نکردنی تعداد قربانیان این حادثه و مسئولیت دولت در آن باید دانست که در حالیکه مسئولین مدعی اند که در نتیجه اتصال پانل های الکتریکی تهویه هوا انفجار و آتش سوزی رخ داده است، اما منابع مستقل و از جمله یک مترجم که برای یکی از رسانه‌های خارجی کار می‌کند و در ساعات اولیه این حادثه در محل معدن حضور داشته است اعلام کرده که از زبان کسانی که آن جا بوده‌اند شنیده است که فاجعه اصلی زمانی اتفاق افتاده است که گروه نجات سعی کرده که اکسیژن به معدن تزریق کند که در نتیجه این عمل، آتش سوزی اوج گرفته و انفجار شدیدی رخ داده است.

همان طور که گفته شد به دنبال این حادثه دولت ترکیه مطرح کرد که این فاجعه یک اتفاق طبیعی بوده که معمولا در معادن رخ می‌دهد و ادعا کرد معدن سومما از "لحاظ ایمنی، کامل و در حد استاندارد" بوده است. در حالی که بر اساس گفته یکی از کارکنان بخش امنیت معدن به خبرگزاری ها، این معدن از لحاظ ایمنی اوضاع خوبی نداشته و از دو سال قبل چند بار این مسئله به مسئولین تذکر داده شده بود و این فاجعه دور از انتظار نبوده است. در همین راستا و در نادرستی ادعای دولت اردوغان باید دانست که "یک بار در ماه اکتبر سال ۲۰۱۳ و یک بار در دو هفته پیش از وقوع فاجعه" نماینده حزب جمهوریخواه خلق در پارلمان ترکیه بنام اوزگو ارل رسماً به وضعیت نامطلوب معدن سومما از نظر ایمنی اشاره کرده و درخواست رسیدگی به وضعیت این معدن را طرح کرده بود. مهمتر آن که معدنچیان جان به در برده از این رویداد اعلام کرده اند که "در روزهای منتهی به فاجعه، حجم گاز متان در معدن به میزان خطرناکی بالا رفته بوده و مدیران شرکت علیرغم اطلاع از این موضوع کارگران را نسبت به این امر مطلع نموده و اقدام ایمنی لازم را به جا نیاورده بودند". تمامی این واقعات نشان می‌دهند که برغم عوامفریبی های مسئولین دولت اردوغان برای پوشاندن نقش خود در قتل عام کارگران معدن و اجتناب ناپذیر نشان دادن این فاجعه، اتفاقاً قبل از وقوع این انفجار وحشتناک، هشدارها و شواهد بسیاری موجود بوده که دولت و سرمایه داران برای سودجویی با عدم توجه به آن‌ها در واقع گور کارگران قربانی را به دست خود کنده اند.

از سوی دیگر جهت درک چرایی ابعاد باور نکردنی تعداد قربانیان این حادثه و مسئولیت دولت در آن باید دانست که در حالیکه مسئولین مدعی اند که در نتیجه اتصال پانل های الکتریکی تهویه هوا انفجار و آتش سوزی رخ داده است، اما منابع

ده ساعت کار کنند. این برخورد با کارگران معدن سومما و عدم ایجاد شرایط ایمنی برای آن‌ها که منجر به قتل عام کارگران شد در قاموس سرمایه دار این معدن "افتخار" محسوب می‌شود و او از جنایتی که در حق کارگران مرتکب شده به عنوان کاهش هزینه تولید یاد کرده و به آن فخر می‌فرشد. توجه به این واقعیت نیز که بر حسب برخی گزارشات، نزدیک به صد کارگر غیر بومی و عمدتاً سوریه ای - که به دلیل موقعیت جنگی این کشور مجبور به ترک زادگاه خود شده اند - عملاً به شکل روز مزد و غیر قانونی در این معدن مشغول به کار بوده و در جریان این حادثه جان باخته اند، خود گواهی است بر ردالت سرمایه دار صاحب این معدن که با توجه به شرایط آن‌ها، مزد بسیار پائینی به آن‌ها می‌پرداخت و از این طریق نیز هزینه تولید را پائین آورده بود.

از طرف دیگر به دنبال فاجعه معدن سومما در برخی از گزارشات خبری تاکید شده بود که تعدادی از کارگران غیر بومی که عمدتاً از اتباع سوریه بوده اند به خاطر عدم ثبت قانونیشان در مدارک معدن اساساً جزء آمارها به حساب نیامده اند. به این ترتیب تعدادی از این کارگران در کنار بقیه قربانیان این فاجعه برای همیشه در زیر آوار مدفون گشته اند. مورد دیگری که باز هم در همین رابطه باید مورد توجه قرار گیرد سوء استفاده کارفرما از کارگران جوان و زیر سن قانونی بوده است. بر اساس گزارشاتی که متعاقب این حادثه منتشر شد اعلام شد که حدود ۵۰ نفر کارگر بین سنین ۱۳ تا ۱۶ سال در معدن مشغول بکار بوده اند. در حالی که بر اساس قوانین کار ترکیه، کار زنان و نوجوانان زیر هیجده سال در معادن و در کارهای خطرناک ممنوع می‌باشد. روشن است که استخدام کارگر ۱۳ ساله که مسلماً مزد نازلی به او پرداخت می‌شود به کارفرما در کاهش هزینه ها کمک می‌کند؛ اما در همان حال امکان حوادث حین کار را نیز فزونی می‌بخشد. به خصوص که باید در نظر داشت که این کارگران کم سن و سال و بی تجربه مجبور بوده اند پا به پای بزرگسالان کار کنند. نقش عوامل فوق در گستردگی ابعاد فاجعه وقتی بهتر هویدا می‌شود که بدانیم یکی از معدنچیان پرده از گوشه ای از چگونگی کار در معدن را برداشته و اظهار داشته است که "در پائین ما را بسیار تحت فشار قرار می‌دهند تا آهنگ کار را سرعت بخشیده و بیشتر و بیشتر تولید کنیم و ما تحت فشار کار می‌کنیم، اگر به ما گوش میدادند فاجعه ای به این بزرگی بوقوع نمی‌پیوست (از مصاحبه نیهات چلیک با روزنامه سی ان ان تورک).

خشونتیی دریغ نورزید. در استانبول وقتی پلیس از ماشین‌های آپاش برای متفرق کردن مردم استفاده می کرد، از طرف توده‌ها شعار داده می شد که از این‌ها باید برای خاموش کردن آتش معدن استفاده می کردید و نه برای متفرق کردن ما و خاموش کردن خشم ملت!

مدیریت Soma Holding در یک کنفرانس مطبوعاتی روز ۱۶ مه اتهامات به مسامحه کاری منجر به حادثه ناگوار در معدن را رد کرد. تا به امروز در چارچوب تحقیقات این حادثه ۲۶ نفر دستگیر شدند. هشت نفر از نمایندگان مدیریت شرکت بازداشت اما نه نفر به قید وثیقه آزاد شدند.

در آخر نیز لازم است تا کمی هم راجع به برخورد نخست وزیر فریبکار ترکیه (اردوغان) به مردم در شهر سوما که باعث رسوائی باز هم بیشتر او شد سخن گفت. اردوغان که برای سخنرانی به سوما رفته بود وقتی مورد حمله مردم خشمگین این شهر قرار گرفت مجبور شد با رسوائی تمام به یک فروشگاه پناه ببرد. در همین سوپر مارکت بود که اردوغان جوانی که علیه وی شعار می داد را مورد حمله قرار داده و به وی سیلی زد، امری که تصویر و گزارش آن در روزنامه ای بنام "سوزچی" در ترکیه درج شد و فیلم آن در رسانه های سراسر جهان نشان داده شد. این واقعه رسوائی دیگری به رسوائی های نخست وزیر ترکیه اضافه نمود. در ضمن این رسوائی با حمله یوسف ارکل، مشاور ارشد اردوغان به پسر جوانی که پدرش را از دست داده بوده و به همین دلیل به اردوغان اعتراض می کرد تشدید شد. مشاور ادوغان در حالی که دو پلیس این پسر جوان را به زمین زده و در حال دستگیری وی بودند وی را زیر لگد گرفت و در مقابل چشم جمعیت حاضر، با غیض و کینه چندین لگد به این جوان داغدار زد. در گزارش مربوط به این واقعه آمده است که پلیس در مقابل خشم پسر جوان به او گفته بود: چرا داد و فریاد میکنی؟ پدرت مرده که مرده، این دلیل نمی شود که داد بزنی، برو بشین در خانه و عزاداری بکن تا سبک شوی!

زیر نویس:

(۱): سندیکاها و مخالفان دولت می گویند که در مورد شمار قربانیان باید حدود ۱۰۰ نفر به رقم میزان تلفات افزود.

قربانی شده در فاجعه سوما اعتصاب یک روزه ای را سازمان دادند که در این میان کارگران شهرک معدنی ژنگول داغ، که بیش از ده هزار کارگر را شامل می شد، فعالترین برخورد را با مسئله اعتصاب داشته اند. هم چنین چهار سندیکای بزرگ ترکیه در همبستگی با کارگران سوما اعلام اعتصاب کردند. **فاجعه سوما باعث شد تا بار دیگر توده ها رنجبر ترکیه در اعتراض به دولت بلند شده و دو باره در شهرهای مهم این کشور اعتراضاتی را شکل دهند؛ تا آن جا که در یکی از محله های کارگر نشین استانبول با "گوکتل مولتوف" به مقابله با پلیس پرداختند. دولت فریبکار ترکیه با دیدن این جو مبارزاتی، سعی کرد خود را شریک در غم مردم جلوه داده و سه روز عزای عمومی اعلام نمود. اما عزای عمومی در عمل بهانه ای برای تعطیلی یکسری از موسساتی بود که توده ها در آن محیطها تجمع دارند و خارج از کنترل سندیکاها و حزب های دولتی، مستقلا می توانند متشکل شده و حرکت های اعتراضی شکل دهند. هم چنین این دولت تحت فشار افکار عمومی تشکیل کمیسیونی برای تحقیق در مورد فاجعه سوما را رسما اعلام کرد.**

سرانجام دولت برای تسکین مردم خشمگین، پنج روز پس از این فاجعه به وسیله پلیس، مدیران ارشد کمپانی پیمانکار معدن را بازداشت کرده و آن ها را به "سهل انگاری" منجر به قتل انسان ها متهم نمود. با این حال دادگاه استان مانیسای ترکیه درخواست دادستان محلی برای دستگیری آلپ گورکان، صاحب شرکت معدنی Soma Holding را رد کرد. و به گزارش روزنامه Hurriyet Daily News به گفته نماینده حزب مخالف جمهوری خواه خلق، دادگاه در جریان تحقیقات اولیه هیچ دلیلی را برای بازداشت گورکان به علت "عدم وجود شواهد کافی مبتنی بر مسئولیت و تقصیرش" در این تراژدی پیدا نکرد. همین اقدامات رذیلانه بار دیگر نشان داد که در نظام سرمایه داری حاکم بر ترکیه این چنین با سرمایه داران و وابستگان شان به نرمی و گذشت بر خورد می شود. این در حالی است که در برخورد با اعتراضات توده ای بر علیه نقش و مسئولیت صاحبان این شرکت در مرگ ۲۰۲ کارگر، حداقل دو نفر به وسیله پلیس کشته شده اند و پلیس در برخورد با مردم معترض که سیاست های دولت اردوغان در برخورد به مسئله ایمنی محیط کار را محکوم می کردند از اعمال هیچ

زمین فرقی ندارد. اگر فرقی هست در این است که در معادن سطح زمین معمولا کارگرای فصلی و زن ها و بچه های روستایی کار می کنند و این قشر از کارگران واقعا در شرایط خیلی بدی مجبور به کار هستند. این ها حتی محروم از کوچکترین وسایل ایمنی مثل کلاه و دستکش بوده و با کمترین دستمزد و اکثرا بدون بیمه و مزایا و به صورت روزمزدی کار میکنند. اگر کسی پای صحبت کارگر زن در این بخش بنشیند متوجه خواهد شد که این بخش از طبقه کارگر واقعا چه ستم مضاعفی را تحمل می کنند؛ در محیط کار واقعا کمترین امکانات را دارند؛ با کمترین دستمزد شیرۀ جانیشان کشیده می شود و بعد از ده ساعت کار طاقت فرسا تازه باید بروند و در خانه هم کار کنند که در سیستم سرمایه داری حاکم بر ترکیه البته اصلا "کار" به حساب نمی آید.

با توجه به فاکت های بالا به راحتی می توان فهمید که حادثه انفجار در معدن سوما در ترکیه با ابعاد فاجعه آمیزی که داشت به هیچ وجه "اتفاق طبیعی" نبوده و بر خلاف گفته نخست وزیر ترکیه علت اصلی این فاجعه "در ذات خود کار نرفته" نبوده بلکه آن چه باعث بروز چنین حادثه دردناکی آن هم در چنین ابعاد باور نکردنی شده که طی آن حداقل ۲۰۲ کارگر معدن جان خود را از دست دادند بی توجهی کارفرما به شرایط ایمنی کار و عدم تهیه "ابزار و امکانات ایمنی" و در نتیجه بازی با زندگی کارگران به خاطر کاهش هزینه های تولید بوده است. تا آن جا که به نقش دولت ترکیه در این فاجعه باز می گردد نیز شواهد غیر قابل انکار که گوشه ای از آن ها در بالا برشمرده شد حاکی از آنند که عدم توجه عامدانه دولت به مسئولیت اش در بازرسی ایمنی محیط کار و نظارت در اجرای قانون کار، شکل گیری چنین فاجعه ای را سبب گشته است.

عکس العمل مردم و برخورد دولت

به دنبال فاجعه معدن "سوما"، کارگران و مردم رنج دیده ترکیه در سراسر ترکیه هر جا که توانستند به اعتراض برخاستند. در همان ساعات اولیه انفجار در معدن مزبور، در سوما، ازمیر، آنکارا، استانبول و چند شهر بزرگ دیگر مردم دست به تظاهرات زدند و صبح روز پس از فاجعه، جوانان خشمگین به دفتر شرکت پیمانکار معدن و دفتر حزب عدالت و توسعه در این شهر حمله نموده و شیشه ها را شکسته و در دیوار را تخریب نمودند. کارگران صنایع و معادن ترکیه در همبستگی با کارگران

برقرار باد اتحاد تمام نیروهای انقلابی و خلقهای سراسر جهان!

سیاست "رژیم چنج" در اوکراین و "پاد زهر اقتصادی" تلخ صندوق بین المللی پول (۱)

نویسنده: پروفسور "مایکل جُسادایسکی"

منبع: سایت "گلوبال ریسرچ" مارچ ۲۰۱۴

توضیح پیام فدایی: مطلبی که در زیر می آید ترجمه مقاله ای است که در گیر و دار تحولات اوکراین به نگارش درآمده است. در چارچوب این تحولات، ما شاهد تشدید تنشهای بین قدرتهای امپریالیستی برای کسب بازارهای بیشتر و یا "سهم شیر" در اوکراین به قیمت تشدید فقر و سرکوب توده ها می باشیم. در مقاله پیشرو، همانطور که از نام آن پیداست، نویسنده با منالهای عینی به بررسی نقش و عملکرد "صندوق بین المللی پول" به نیابت از قدرتهای امپریالیستی گرداننده اش در تحولات جاری اوکراین پرداخته است. پیام فدایی برای آشنایی بیشتر خوانندگان با دیدگاه های مختلفی که در مورد تحولات اوکراین و ریشه تضادهای جاری در این کشور وجود دارند به درج این نوشته اقدام می کند. همچنین با توجه به عملکرد و نقش صندوق بین المللی پول در اقتصاد ایران که باعث شده تا مردم ایران نیز تحت حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی تجارب مشابهی را از سر بگذرانند، مطالعه این مقاله منبع دیگری است که عملکرد گردانندگان اصلی صندوق بین المللی پول و موسسات مشابه در مورد ایران را نیز هر چه واضحتر و بطور عینی تر در مقابل خواننده قرار می دهد.

عیار، همگانی" به میدان آمد که این شعار مطابق خواست های صندوق بین المللی پول در مذاکرات قبلی بود و لغو یکباره سوبسیدهای سوخت و حاملهای انرژی و موادغذایی را ایجاب می کرد.

یکی دیگر از انتصابات کلیدی دولت موقت، به کار گماردن "آی هور شوایکا" که یک عضو جریان نئو نازی موسوم به "حزب اسووبودا" می باشد در سمت وزیر سیاستهای کشاورزی و مواد غذایی ست. به این ترتیب، وزارتخانه ای که ریاست آن با یک هوادار ادعایی "استپان باندرا" (شخصی که از همدستان نازیست های در جریان جنگ جهانی دوم بوده است) می باشد، تنها بخش کشاورزی را زیر نظر دارد بلکه تصمیم گیرنده در مورد مسایلی ست که در ارتباط با سوبسیدها و قیمت گذاری بخش عمده مواد خوراکی اساسی هستند.

کابینه جدید اعلام کرده است که برای اصلاحات ضروری ولی "دردناک" اجتماعی آماده است. این اظهار آمادگی در شرايطی اعلام می شود که قبل از دسامبر ۲۰۱۲ یک قرارداد ۲۰ میلیارد دلاری با صندوق بین المللی پول و همچنین یک توافق چالش برانگیز مبنی بر همکاری های اروپا- اوکراین در نظر گرفته شده بود. اما "یانوکویچ" (رییس جمهور وقت) تصمیم به الغای این دو قرارداد گرفت. یکی از شروط صندوق بین المللی پول در جریان این قرارداد این بود که "از سوبسید پرداختی برای مصرف گاز هر خانوار باید دوباره به میزان ۵۰ درصد کاسته شود".

کاستن از حقوق بازنشستگی، کاستن از تعداد کارمندان اداره جات دولتی و

راستی "پیراهن قهوه ای ها" که اکنون یک حزب سیاسی است) از اولین رهبران تظاهرات "یورو میدان" بودند.

در تاریخ ۱۸ فوریه درست در همان زمانی که کویبک در میدان یورو اسکوئیر در حال سخنرانی برای تظاهرکنندگان بود، افراد مسلح جریانات دست راستی به رهبری "دمیتری یاروش" در حال حمله و تصرف ساختمان پارلمان بودند. چند روز بعد و در مقطع تشکیل دولت موقت، "استیفن کویبک" به مقام مسئولیت هیئت مذاکره کننده با وال استریت و صندوق بین المللی پول گمارده شد.

وزیر جدید دارایی "آلکساندر شالپاک" یار صمیمی "ویکتور یوشچنکو" یعنی چهره ای ست که به مثابه مهره قدیمی دست نشانده صندوق بین المللی پول شناخته می شود و بدنبال "انقلاب رنگی" سال ۲۰۰۴ به منصب ریاست جمهوری سوق داده شد. شالپاک درست همزمان با ریاست بانک ملی اوکراین، در دفتر ریاست جمهوری یوشچنکو منصب کلیدی را در اختیار داشت. در سال ۲۰۱۰ و بدنبال شکست یوشچنکو، آلکساندر شالپاک در مقام معاون به تشکیلات پوششی یک گروه مالی مستقر در فراسوی سواحل برمودا به نام "آی ام جی اینترنشنال ال تی دی" پیوست. گروه مالی ای که در هامیلتون برمودا بود و به عنوان متخصص آک ای جی در مسایل مدیریت بیمه، تجدید بیمه و ریسک انتقال (سرمایه) کار می کرد.

وزیر دارایی "آلکساندر شالپاک" در همکاری نزدیک با "پاولو شرموتو" کار می کند که اخیرا به مقام وزیر وزارت توسعه اقتصادی و تجارت منصوب شده است. وی در همان ابتدای کار خویش با شعار "لغو نظارت دولت بر اقتصاد، با همه توان و تمام

در روزهای پس از کودتای ۲۲ فوریه اوکراین که منجر به برکناری رییس جمهور منتخب شد، "وال استریت" و صندوق بین المللی پول- در هماهنگی با وزارت خزانه داری آمریکا و کمیسیون اروپا در بروکسل- صحنه را برای در دست گرفتن کامل سیستم مالی اوکراین آماده کرده بودند. تظاهرات "یورو میدان" که به "رژیم چنج" انجامید و تشکیل یک دولت انتقالی با تصقیه وسیع در میان وزیران کلیدی و سازمانهای دولتی دنبال شد.

جای رییس بانک ملی اوکراین (ان یو بی) "ایهور سرکین" که در ۲۵ فوریه اخراج شد را یک مدیر جدید به نام "استپان کویبک" گرفت.

این مدیر جدید یکی از اعضای شاخه ای از پارلمان "بانکیوچیان دست راستی" می باشد. جریان موسوم به "مام میهن" (یا سرزمین پدری) که در منطقه "رادا" توسط نخست وزیر موقت "آرسنی یاتسنیوک" رهبری می شود. موسس این جریان "یولیا تیموشنکو" می باشد که آن را در مارچ ۱۹۹۹ بنیان گذارد. استپان کویبک سابقا ریاست "کِرِد بانک" که یک موسسه مالی اوکراین می باشد و بخش بزرگ آن در مالکیت سرمایه های اتحادیه اروپاست را برعهده داشت. این موسسه مالی دارای حدود ۱۲۰ شعبه در سراسر اوکراین است.

[Ukraine Central Bank Promises Liquidity To Local Banks, With One Condition, Zero Hedge, February 27, 2014.](#)

کویبک یک مدیر بانک معمولی نیست. وی در کنار دو تن دیگر یعنی "اندری پروبی" (یکی از موسسان جریان نئو نازیست حزب سوسیال ناشنال اوکراین که بعدا به نام خود را به "اسووبودا" تغییر داد و همچنین "دمیتری یاروش" رهبر جریان دست

"نسخه اقتصادی" صندوق بین المللی پول در شرایطی که به ثروتمندتر شدن یک اقلیت کوچک اجتماعی خدمت می کند، به طور مطلق موجب بی ثباتی اقتصادی و فقر اکثریت شده و در همان حال برای اعتبار دهندگان خارجی یک "شبهه امن اجتماعی" فراهم می سازد. صندوق بین المللی پول برای تحمیل و مقبول نشان دادن بسته های اقتصادی خود، روی تبلیغات رسانه های جمعی و اظهارات مداوم باصطلاح "کارشناسان اقتصادی" و تحلیل گران مالی اتکا می کند که برای اصلاحات کلان اقتصادی این موسسه مشروعیت فراهم می کنند.

اما از اهداف پشت پرده دخالت گریهای صندوق بین المللی پول، یکی هم بی ثبات سازی دولتهای مستقل و در هم شکستن بی کم و کاست اقتصاد های ملی است. نیل به این هدف از طریق تسلط انحصاری بر اهرم های کلیدی در سیاستهای کلان اقتصادی و همچنین تنظیم کامل بازارهای مالی از جمله کنترل بازار های مبادله ارز صورت می گیرد.

ترکیب صندوق بین المللی پول - بانک جهانی، برای رسیدن به اهداف اعلام نشده شان، غالباً در رایزنی با وزارت خزانه داری و وزارت خارجه آمریکا به اعمال کنترل در انتصاب پست های کلیدی نظیر وزیر دارایی، رییس بانک مرکزی و همچنین مقامات ارشد مسئول برنامه های خصوصی سازی کشور می پردازند. یکی از الزامات این انتصابات کلیدی، تأیید (غیر رسمی) آنها توسط "اجماع آرا در واشنگتن" قبل از آغاز مذاکرات مربوط به بسته های کمک میلیاردی توافق شده توسط صندوق بین المللی پول می باشد.

جدا از لغظی ها، در دنیای واقعی پول و اعتبار، صندوق بین المللی پول اهداف عملی چندی را تعقیب می کند:

۱) تسهیل تعهدات وصول قرض، با اطمینان حاصل کردن از این مساله که کشور مورد نظر همچنان مقروض و در کنترل اعتبار دهندگان خارجی باقی بماند.

۲) اعمال کنترل کامل بر سیاستهای مالی و درآمدهای دولت و سازمان بودجه کشور مقروض، به نیابت از اعتبار دهندگان خارجی،

۳) تجدید سازمان در برنامه های (خدمات) اجتماعی، قوانین کار، مصوبات قانونی مربوط به حداقل دستمزد، به شکلی که مطابق منافع سرمایه غرب باشد،

۴) برداشتن محدودیتهای قانونی بر سر راه تجارت خارجی و سیاستهای سرمایه گذاری به شمول خدمات مالی و حقوق مالکیت علمی

طنابی که برای باصطلاح نجات اوکراین توسط صندوق بین المللی پول و اتحادیه اروپا پرتاب شده، در واقعیت امر غل و زنجیر(اسارت) است. قرضهای خارجی اوکراین، آنطور که توسط بانک جهانی ثبت گشته در عرض ده سال گذشته ده برابر شده و اکنون افزون بر ۱۲۵ میلیارد دلار است. برای پرداخت تنها مبلغ بهره این وام، اوکراین باید سالانه چهار و نیم میلیارد دلار بپردازد. وامهای تازه، تنها به افزایش قرضهای خارجی خدمت می کنند و در نتیجه کیف را به صورت فزاینده و بیش از پیش به "آزاد سازی" اقتصادش متعهد می کنند، آنهم از طریق فروش بخشهای هنوز خصوصی نشده اقتصاد به شرکتهای (غربی).

نقش رابط بین صندوق بین المللی پول و دولت کیف، از یکطرف با مقامات کاخ سفید و کنگره آمریکا از طرف دیگر در حال رایزنی و مشورت می باشند.

هیئت نمایندگی صندوق بین المللی پول در کیف

بلافاصله بعد از انتصاب وزیر دارایی و رییس بانک مرکزی جدید اوکراین، درخواستی برای مدیر کل صندوق بین المللی پول ارسال شد. پس از آن، یک هیئت "حقیقت یاب" به رهبری مدیر بخش اروپایی صندوق بین المللی، یعنی "رضا مقدم" با شتاب به کیف سفر کرد:

من قطعاً تحت تاثیر عزم و احساس مسئولیت و تعهد مقامات کیف در مورد برنامه اصلاحات اقتصادی و شفاف سازی قرار گرفته ام. صندوق بین المللی پول آماده و استوار است تا به مردم اوکراین کمک کرده و از برنامه اقتصادی مقامات حمایت کند. (منبع: [Press Release: Statement by IMF European Department Director Reza Moghadam on his Visit to Ukraine](#))

یک هفته بعد در تاریخ ۱۲ مارچ، "کریستین لاگارد" با "آرسنی یاتسنیوک" نخست وزیر موقت اوکراین در دفتر مرکزی صندوق در واشنگتن ملاقات کرد. وی بر تعهد صندوق بین المللی پول تأکید نمود:

[برای بازگرداندن اوکراین] به مسیر یک مدیریت اقتصادی با ثبات و با یک رشد قابل دوام، که در همان حال متضمن حمایت از افشار آسیب پذیر باشد... ما مصمم هستیم تا به اوکراین در مسیر رسیدن به ثبات اقتصادی و شکوفایی کمک کنیم. (اطلاعیه مطبوعاتی)

اظهارات فوق مملو از الفاظ آراسته به سالوسی و ریا ست. در عمل، صندوق بین المللی پول نه به ارمغان آورنده "مدیریت اقتصادی با ثبات" است و نه حامی فقرا. صندوق تمام مردم را فقیر تر کرده تا به قیمت آن برای یک قشر معدود فاسد از سیاست مداران نوکر صفت و نخبگان اقتصادی "رفاه" و "شکوفایی" بیاورد.

خصوصی سازی (بخوان): صدور مجوز خرید داراییها و مایملک دولت اوکراین برای انحصارات غرب- جمله داخل پراتر از نویسنده) از زمره شروط شاق دیگر صندوق بین المللی پول برای اوکراین بودند. بنابراین محتملاً در آخرین توافق در حال مذاکره بین صندوق با اوکراین، دوباره شروطی نظیر کاستن از سوبسید گاز، حمله به حقوق بازنشستگی، کاستن فوری از شغلای دولتی و همچنین کاهش هزینه های مربوط به برنامه های اجتماعی در اوکراین منظور شده اند. (منبع: رادیو صدای روسیه ۲۱ مارچ ۲۰۱۴)

تسلیم اقتصادی: قبول بی قید و شرط مطالبات

صندوق بین المللی پول توسط دولت دست نشانده

غرب

کوتاه زمانی پس از اظهارات نخست وزیر (دست نشانده) موقت، " آرسنی یاتسنیوک" ناگهان نیاز به هر گونه مذاکره با صندوق را مختومه اعلام کرد. پیش از انجام گفتگوهای مربوط به تنظیم یک طرح اولیه برای توافقات، یاتسنیوک فراخوان پذیرش بدون قید و شرط تمام شرایط بسته صندوق بین المللی پول را با گفتن این جمله صادر کرده بود: "ما هیچ گزینه دیگری به جز قبول پیشنهاد صندوق بین المللی پول را نداریم" وی بطور خصوصی اعلام کرده بود که اوکراین "تمام خواسته های صندوق بین المللی پول و اتحادیه اروپا را قبول خواهد کرد" (رادیو صدای روسیه ۲۱ مارچ ۲۰۱۴)

در روند تسلیم به صندوق بین المللی پول، یاتسنیوک کاملاً نسبت به این امر که اصلاحات پیشنهادی به طور وحشیانه ای زندگی میلیونها تن از مردم اوکراین و از جمله تظاهرکنندگان میدان را به فقر سوق خواهد داد، آگاه بود.

در لحظه حاضر هنوز جدول زمانی اجرای برنامه های "شوک تراپی" صندوق بین المللی پول به طور قاطعانه تعیین نشده است. محتملاً، رژیم تلاش خواهد کرد تا جنبه های بیرحمانه تر تأثیرات اجتماعی ناشی از اصلاحات کلان اقتصادی را تا بعد از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری ۲۵ می (در صورتی که این انتخابات جامه عمل بیوشد) به تعویق باندازد.

متن توافق با صندوق بین المللی پول بویژه در ارتباط با لیست دارایی های دولتی ای که برای خصوصی سازی هدف گرفته شده اند محتملاً با جزئیات بیشتری مشخص خواهد شد.

بر اساس گزارشات خیرگزار "بلومبرگ"، هنری کیسینجر و کانولیزا رایس از زمره افراد کلیدی ای هستند که (به عنوان مقام غیر رسمی) در

اعتباری ادعایی صندوق به اوکراین، در واقع "پول خیالی" ست. چرا که حتی یک دلار از این پول وارد کشور اوکراین نخواهد شد.

هدف بسته کمکی صندوق بین المللی پول، کمک به رشد اقتصادی اوکراین نیست. بلکه برعکس: قصد اصلی از اعطای این وام، بازپس گیری اقساط به سر رسیده وامهای قبلی و ایجاد شرایطی ست که روند بی ثبات سازی اقتصاد اوکراین و سیستم مالی این کشور را تسریع کند.

اصول بنیادی ربا خواری (سیستم تنزیل) بر این مینا ست که در مقطعی، فرض دهنده (ربا خوار) برای نجات مقروض وارد عمل می شود؛ نمی توانی فرضت را بدهی! اصلا عیب ندارد پسر! من به تو فرض می دهم و تو هم با پولی که بهت فرض داده ام، فرض مرا می دهی!"

طناب‌بازی که برای باصلاح نجات اوکراین توسط صندوق بین المللی پول و اتحادیه اروپا پرتاب شده، در واقعیت امر غل و زنجیر (اسارت) است. قرضهای خارجی اوکراین، آنطور که توسط بانک جهانی ثبت گشته در عرض ده سال گذشته ده برابر شده و اکنون افزون بر ۱۲۵ میلیارد دلار است. برای پرداخت تنها مبلغ بهره این وام، اوکراین باید سالانه چهار و نیم میلیارد دلار بپردازد. وامهای تازه، تنها به افزایش قرضهای خارجی خدمت می کنند و در نتیجه کیف را به صورت فزاینده و بیش از پیش به "آزاد سازی" اقتصادش متعهد می کنند، آنهم از طریق فروش بخشهای هنوز خصوصی نشده اقتصاد به شرکتهای (غربی).

مطابق توافقات مربوط به اعتبارات جدید، پول به داخل اوکراین نخواهد آمد، بلکه برای آغاز بازپرداخت اقساط به سر رسیده تعهدات مالی اوکراین به اعتبار دهندگان اروپایی و آمریکایی به مصرف خواهد رسید. در این رابطه بر اساس گزارشات "بانک تسویه حساب بین المللی" (Bank for International Settlements) مجموع مطالبات مربوط به سر رسید اقساط بانکهای اروپایی بر علیه اوکراین به ۲۲ میلیارد دلار سر می زند.

(منبع: [Ukraine Facing Financial Instability But IMF May Help Soon - Spiegel Online, February 28, 2014](#))

(ادامه دارد)

ترکیب صندوق بین المللی پول - بانک جهانی، برای رسیدن به اهداف اعلام نشده شان، غالباً در رایزنی با وزارت خزانه داری و وزارت خارجه آمریکا به اعمال کنترل در انتصاب پست های کلیدی نظیر وزیر داری، رییس بانک مرکزی و همچنین مقامات ارشد مسئول برنامه های خصوصی سازی کشور می پردازند. یکی از الزامات این انتصابات کلیدی، تایید (غیر رسمی) آنها توسط "اجماع آرا در واشنگتن" می باشد. بر اساس شروط بسته کمکی، صندوق بین المللی به دولت اوکراین مبالغی را قرض می دهد که بایستی صرف بازپرداخت قسط وامهای قبلی شود.

آن قبلاً توسط دولت "یانوکویچ" (رییس جمهور مخلوع) رد شده بود.

قرضهای خارجی فزاینده اوکراین

مبلغ قرضهای خارجی اوکراین چیزی در حدود ۱۴۰ میلیارد دلار است.

صندوق بین المللی پول پس از مشاوره وزارت دارایی آمریکا و صندوق مالی اتحادیه اروپا و یک "بسته کمکی" ۱۵ میلیارد دلاری برای اوکراین را در نظر گرفته است. این درحالی ست که مبلغ سررسید قرضهای کوتاه مدت اوکراین حدود ۶۵ میلیارد دلار یعنی بیش از ۴ برابر مبلغ اعطایی وعده داده شده توسط صندوق بین المللی پول می باشد.

ذخایر ارزی بانک مرکزی اوکراین تقریباً تمام شده اند. در ماه فوریه بر اساس گزارشات بانک مرکزی اوکراین، مجموع کل ذخایر ارزی این کشور، مبلغ ناچیز ۱۲ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار اعلام شد. در آن زمان، حداکثر مبلغ اجازه برداشت اضطراری این کشور از منابع صندوق بین المللی حدود ۱۶ میلیون و ۱۰۰ هزار دلار وارزش ذخایر طلای اوکراین هم ۱/۸۱ میلیارد دلار بوده است. بر اساس گزارشات تایید نشده ذخایر طلای اوکراین مصادره و به منظور "نگهداری در محل امن" با هوایما به نیویورک منتقل شده و زیر کنترل بانک مرکزی دولت فدرال آمریکا در نیویورک قرار گرفته است.

بر اساس شروط بسته کمکی، صندوق بین المللی - که به نیابت از اعتبار دهندگان آمریکایی- اروپایی اوکراین عمل می کند- به دولت اوکراین مبالغی را قرض می دهد که بایستی صرف بازپرداخت قسط وامهای قبلی شود. در واقع این پول مستقیماً به حساب کشورهای قرض دهنده منتقل می شود. در نتیجه کمک

۵) پیشبرد خصوصی سازی در بخشهای کلیدی اقتصاد از طریق فروش داراییهای دولتی به کمپانی های خارجی

۶) تسهیل تصاحب (شامل ادغام و یا به تملک درآوردن) شرکت های خصوصی شده برگزیده اوکراینی.

۷) تضمین برداشتن قوانین (دولتی) در بازار مبادله ارز (و سهام)

در شرایطی که برنامه خصوصی سازی، انتقال دارایی های دولتی به دست سرمایه گذاران خارجی را تضمین می کند، برنامه صندوق بین المللی پول همچنین شامل تدارک برای تسهیل امر بی ثبات کردن مجتمع های تجاری خصوصی و همچنین شرکتهای بازرگانی دولتی کشور می باشد. یک نقشه ایجاد "انشقاق" (در موسسات مالی) که آنها را واجد شرایط "رها سازی" (بخشی از دارایی هایشان) و در همان زمان اعلام "برنامه ورشکستگی" ساخته معمولاً به اجرا درمی آید با این هدف که شمار بزرگی از موسسات ملی خصوصی و دولتی منحل شوند.

مقررات "رها سازی دارایی ها" - که در مورد کره جنوبی در دسامبر ۱۹۹۷ توسط بسته کمکی صندوق بین المللی پول به این کشور تحمیل شد- ایجاد می کرد که چندین مجتمع اقتصادی قدرتمند کره ای موسوم به "چائلز" به موسسات کوچکتر تقسیم شوند. بدینال این تقسیم، بسیاری از همان موسسات توسط سرمایه های آمریکایی، اروپایی و ژاپنی تصاحب شدند. نرخ چشمگیر بهره بانکی نیز به نوبه خود، اجزای مشتق شده و بسیار سودآور بخش تکنولوژی عالی (های تک) صنایع کره را با سرمایه های غربی منتقل کرد و یا با قیمتهای بسیار نازل به آنها فروخت. (The Globalization of Poverty and the New World Order, Global Research, Montreal, 2003, Chapter 22)

انجام مرحله به مرحله برنامه های اعلام ورشکستگی، عاقبت منجر به نابودی سرمایه داری بومی می گردد. در مورد اوکراین آنها به طور گزینشی منافع تجاری اولیگارش ها را آماج قرار می دهند و این کار دروازه را برای تصاحب قسمت قابل ملاحظه ای از بخش خصوصی اوکراین توسط شرکتهای اتحادیه اروپا و آمریکا باز می کند. شروط موجود در محتوای قرارداد صندوق بین المللی پول، در هماهنگی با شروطی ست که در قرارداد مشاجره برانگیز موسوم به "معاهده همکاری اتحادیه اروپا-اوکراین" قید شده و امضای

نابود باد نظام سرمایه داری در سراسر جهان!

در سوریه جانی که امپریالیست های غرب و روسیه در مقابل هم صف آرایی دارند جنایات خود را دنبال نماید.

در حال حاضر آن چه در مورد "بحران عراق" مسلم است این است که داعش یک جریان اسلام گرای ارتجاعی دست ساز عربستان و قطر می باشد که با قدرت گیری آن، صحنه سیاسی عراق کاملاً تغییر کرده است. در نتیجه، اولاً پیشروی های ناگهانی "داعش" را نمی توان به حساب "انقلابیون" عراق و "قیام مردم عراق" و با حتی سنی های این کشور علیه سیاست های بغایت ارتجاعی دولت نوری المالکی گذاشت. هر چند مردم سنی مذهب عراق از زمان به قدرت رسیدن دولت دست نشانده عراق شدیداً تحت فشار بوده و دل پر خونی از نوری المالکی دارند اما صرف هم مذهب بودن، نمی تواند باعث همکاری آن ها با چنین نیروی جنایتکاری گردد. واقعیت این است که حمله داعش به موصل و اشغال بخش هایی از عراق با توجه به جنایاتی که این دار و دسته در همین فاصله علیه مردم روا داشته و تجاوز و کشتاری که به راه انداخته اند، بروشنی نشان می دهد که حرکت آن ها هیچ ربطی به خواست ها و مطالبات بر حق مردم عراق ندارد.

ثانیا با توجه به ماهیت ضد خلقی دولت کنونی عراق و دار و دسته داعش، جنگ آن ها با یکدیگر دارای ماهیت ارتجاعی است و نمی توان در مقابل نیروی مافوق ارتجاعی داعش، ارتجاعی بودن دولت کنونی حاکم بر عراق را فراموش کرد.

تجربه داعش که دست ساز نوکران امپریالیسم آمریکا (عربستان و قطر) می باشد، تنها بر این حکم درست مهر تأیید می زند که بنیادگرایی اسلامی جز وسیله ای جهت گسترش سلطه امپریالیستی و پیشبرد سیاست های به غایت ارتجاعی امپریالیست ها نمی باشد. این واقعیت را بیش از سی سال سلطه جمهوری اسلامی، رویدادهای خونین افغانستان و کل خاورمیانه و شمال آفریقا و موجودیت و عملکرد القاعده ای که زمانی همپیمان داعش بود، بار ها به اثبات رسانده و هم اکنون ما در عراق شاهد تجلی یک پرده دیگر این واقعیت می باشیم.

مرگ بر امپریالیسم دشمن اصلی خلق های جهان!

دست امپریالیست ها و مرتجعین هوادارش از زندگی مردم عراق کوتاه باد!
زنده باد انقلاب!

چریکهای فدایی خلق ایران
۱۵ جون ۲۰۱۴



"داعش" و "بحران عراق"!

طرف روزه های اخیر، با یورش گروه بنیادگرای اسلامی "داعش" که نام خلاصه شده "الدولة الإسلامية فی العراق والشام" می باشد به شهر موصل در عراق و تسلیم نیرو های ارتش عراق در مقابل این دار و دسته جنایتکار صحنه سیاسی عراق ناگهان دچار تحولی چشمگیر گشت؛ تا آن جا که برخی از خبرگزاری ها از احتمال "تجزیه" این کشور خبر دادند. در این میان فرار مفتضحانه ارتش عراق در مواجهه با یک گروه کم عده بنیاد گرا یعنی داعش، رسوائی جدیدی بر سیاست های رسوای امپریالیست ها و دولت ارتجاعی عراق افزود. از طرف دیگر در کرکوک هنوز نیرو های داعش به سمت این شهر حرکت نکرده بودند که نیرو های ارتش عراق مواضع خود را در این شهر رها کرده و پا به فرار گذاشتند. امری که باعث شد نیرو های حکومت خودمختار کردستان عراق جای آن ها را پر سازند.

واقعیت این است که به دنبال اشغال عراق در دوره ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش، ارتش کنونی عراق به وسیله آمریکا و زیر رهبری آن با تجهیزات نظامی آمریکائی ساخته شده است و در نتیجه واقعیات فوق به طور طبیعی این پرسش را مطرح می سازد که اگر به جای داعش یک نیروی مردمی و انقلابی در مقابل این ارتش قد علم می کرد، آیا ارتش عراق باز اسلحه بر زمین می گذاشت و در مقابل مردم تسلیم می شد؟ آیا در چنین صورتی هم فرماندهان ارتش دستور فرار به این ارتش می دادند؟! به راستی چرا ارتش عراق در مقابل داعش تسلیم شد؟ و سئوال دیگر این است که چگونه داعش، گروهی که با پول و اسلحه عربستان و قطر ساخته شده یک دفعه آن چنان قدرتی پیدا کرد که توانست موصل که یکی از بزرگترین شهرهای عراق می باشد را اشغال کند و تازه به این هم بسنده نکرده و پس از اشغال چند شهر دیگر در استان های مختلف عراق به سوی بغداد حرکت نماید.

پرسش های فوق زمانی ابعاد وسیع تری یافت که شبکه خبری "المیادین" به نقل از "منابع عراقی مطمئن" اعلام کرد که "سفارت آمریکا در بغداد از قبل، نسبت به حمله داعش و باقی مانده های حزب بعث در موصل و دیگر استان های عراق با خبر بوده است." و یکی از فرماندهان محلی در استان صلاح الدین، که شهر تکریت در آن واقع شده است هم چنین روز چهارشنبه اعلام کرد: "از فرماندهان عالیرتبه به ما تلفن کردند و خواستند تسلیم شویم. در این مورد از شان سئوال کردم و گفتند دستور است." این فاکت ها بیانگر چه حقیقتی است؟ کسی فراموش نکرده است که در شرایطی که دولت افغانستان، خود دست ساز آمریکا بود آمریکائی ها به کمک پاکستان گروه طالبان را شکل داده و بسوی کابل روان کردند و این گروه تروریستی هم با دیدن دست گرم آمریکا و پاکستان در پشت سر خود تا تسخیر کابل پیش رفت و دولت افغانستان را ساقط و خود به قدرت رسید. آیا آمریکائی ها دارند همان تجربه روی کار آوردن طالبان در افغانستان را به گونه ای دیگر در عراق پیاده می کنند، آن هم در شکل ظاهری مخالفت با داعش؟ و در همان حال ایجاد زمینه ای برای گسترش میلیتاریزم، بحران و ناامنی در منطقه که توجیه گر خط دخالت نظامی و ضرورت تشدید حضور مستقیم آمریکا در منطقه باشد؟

این پرسش ها امروز در رابطه با بحران عراق به این دلیل هم طرح می شوند که دولت آمریکا به جای ارسال کمک برای دولت دست نشانده خود در عراق یعنی دولت نوری المالکی در پاسخ به درخواست کمک این دولت رسماً اعلام کرد که "هیچ کمک نظامی به این کشور فایده ای نخواهد داد، مگر این که همراه با طرحی سیاسی باشد که عراقی ها ارائه می دهند." اوپاما همچنین وضع کنونی را ناشی از "سستی نیروهای عراقی" و "سهل انگاری در هماهنگی های امنیتی با نیروهای آمریکایی" دانست که در توافقنامه امنیتی مشترک بین دو کشور به آن اشاره شده است. این موضعگیری باعث گشت که تحلیلگر ارشد سیاسی "سی.ان.ان" گلوریا بورگر در تفسیر سخنان اوپاما اعلام کند که: "من فکر می کنم دولت اوپاما از دست نوری مالکی خسته و بیزار است." اما تفسیر از سخنان اوپاما هر چه باشد واقعیت این است که داعش با احساس پشتیبانی علنی عربستان و قطر، دو نیروی گوش به فرمان دستورات امپریالیسم آمریکا، با انجام جنایاتی ده ها برابر جنایتکارانه تر از نیروهای فاشیست، در حال پیشروی در عراق بوده و امیدوار است که فردا با قدرت و امکانات هر چه بیشتری

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

پرداز بلندگوی تبلیغاتی امپریالیسم آمریکا که ماهیت ضد مردمی اش نیازی به توضیح ندارد.

همانطور که قبلا گفتم در این برنامه تلاش مذبوحانه ای شد تا خسرو گلسرخی و هم رزمش کرامت دانشیان را غیر سیاسی و غیر انقلابی و کسانی که شایستگی جایگاهی که در دل مردم کسب کرده اند را ندارند جلوه دهند. چنین دروغگویانی نمی فهمند که علت جایگاه والای چنین انقلابیونی در میان مردم قبل از هر چیز مقاومت آنها در مقابل استبداد حاکم و عدم ندامتشان در دادگاه نمایشی بود که ساواک شاه سازمان داده بود. آنها با درک ضرورت زمان از آرمانهای خود دفاع کرده و در دفاع از باورها و اعتقاداتشان استواری نشان دادند. و خلق با دیدن این پایداری ها بود که نام وی و کرامت را برای همیشه در سینه خود حک نمود.

در واقع در آن شرایط مبارزاتی گلسرخی با گفتن اینکه من یک فدایی خلق هستم حمایت و پشتیبانی خود را از مبارزات مسلحانه که علیه رژیم جریان داشت اعلام کرد و با گفتن اینکه من یک مارکسیست - لنینیست هستم کل نظام جابرانه حاکم را بطور ریشه ای محکوم نمود و با بیان اینکه من از خلقم دفاع میکنم و نه از خودم مهر خلق اش را برای همیشه به سوی خود جلب نمود و در تاریخ ایران جاودانه شد. کسی که حرف و عملش صداقت بود. ایمان بود و تا آخرین لحظه زندگی بر آن پای فشرد و جانش را برای تحقق آن تقدیم خلق مبارز ایران کرد. و خونش مصداق این شعر شد: "خون ما پیرهن کارگران خون ما پیرهن دهقانان". شاعر انقلابی ای که مردمش را دوست داشت و قلبش با رنجها و درد های آنها می تپید. و برای دختر رحمان همان قدر دل می سوزاند که برای فرزند خودش و با همین احساس هم بود که سرود:

باید که رنج را بشناسیم

وقتی که دختر رحمان

با یک تب دو ساعته می میرد

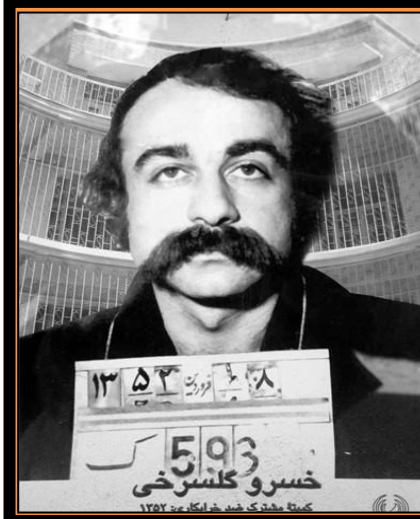
باید که دوست بداریم یاران را

باید که قلب ما

سرود و پرچم ما باشد."

اکبر نوروزی

فروردین ۹۲



تلاش مذبوحانه

"صدای آمریکا"

برای تخطئه

خسرو گلسرخی!

در این برنامه همچنین مشتی دروغ و تحریفات دیگر که بیانشان فقط از مزد بگیران سرمایه داری ساخته است پخش شد.

بیشک پرداختن به همه دروغها و تحریفات ارائه شده در این برنامه و نشان دادن نادرستی آنها وظیفه ای انقلابی است ولی من در این جا تنها به چند مورد آن می پردازم و برخورد با بقیه را به فرصت دیگری موکول می کنم.

برای نمونه این ادعا که از زمان اعدام خسرو روزبه تا تیرباران خسرو گلسرخی کسی به جرم سیاسی اعدام نشده است دروغ مشتمز کننده ای است که قصد دارد با خاک پاشیدن به چهره حقیقت، نسل جوان را نسبت به سلطنت به مثابه یک آلترناتیو امپریالیستی خام سازد. وگرنه چه کسی نمی داند که در ۲۶ اسفند سال ۴۹ رژیم دیکتاتور شاه ۱۳ رزمنده انقلابی سیاهکل یعنی ۱۳ آذرخش فراموش نشدنی را بیرحمانه در میدان چیتگر تهران تیرباران نمود. و یا در ۱۷ مهر سال ۵۰ پنج رزمنده آرمان خلق را به خون نشانند و هنوز مردم ما در غم از دست دادن چنین انقلابیونی بودند که در اسفند سال ۵۰ به دنبال محاکماتی فرمایشی ۱۹ کمونیست انقلابی که رفقای بنیانگذار سازمان چریکهای فدائی خلق رفقا مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی در میان آنها بودند، اعدام گشتند. این لیست جنایت بسیار طولانی است اما همین چند نمونه تو دهنی محکمی است به دهان دروغ

اخیرا صدای آمریکا به مناسبت چهلمین سالگرد خسرو گلسرخی شاعر، نویسنده و مبارز انقلابی خلق مبادرت به پخش برنامه ویژه ای نمود. این برنامه ظاهرا برای تجلیل از گلسرخی سازمان داده شده بود. اما در عمل و بنا به ماهیت تهیه کنندگان، این برنامه کوشید تا گلسرخی را که در قلب مردم ما جا دارد هدف لجن پراکنی های دشمنان مردم قرار دهد.

در این برنامه که کمی بیشتر از ۲ ساعت بطول انجامید ضمن گفتگو با افرادی که ظاهرا دارای "دیدگاههای متفاوتی" بودند، در جریان پرسش از آنها عملا این خط دنبال شد که اولاً خسرو گلسرخی شایستگی مقامی را که در بین مردم کسب کرده نداشت و شخصیتی نبود که این همه در موردش صحبت کنند و اساسا او یک شاعر منفعل بود و مهمتر اینکه گلسرخی و دانشیان اصلا سیاسی و انقلابی نبودند. ثانيا شاهی که خسرو گلسرخی را به چوبه اعدام سپرده نه تنها مستبد نبود بلکه بیشرمانه ادعا شد که بعد از اعدام خسرو روزبه در سال ۱۳۳۷ تا اعدام خسرو گلسرخی در ایران کسی به جرم سیاسی اعدام نشده است.

این ادعاهای سخیف به رغم وجود لیست بالا بلندی از زندانیان سیاسی مطرح شد که در زمان سلطنت شاه جباری که وابستگی اش به امپریالیسم زبازد خاص و عام بود در مقابل جوخه های اعدام قرار گرفتند.

یاد جانباختگان خلق عرب در "چهارشنبه سیاه" گرامی باد!

در سحرگاه روز چهارشنبه ۹ خرداد ۱۳۵۸، در یک توطئه از پیش طرح ریزی شده نیروهای ارتش، کماندوهای نیروی دریایی، پاسداران و کمیته چی ها و سربازان اعزامی از همدان و کرمانشاه، که به ادعای رژیم جمهوری اسلامی می بایست با "مهاجمین عراقی" بجنگند به رهبری مدنی جلاد به یورش وحشیانه ای علیه توده های محروم عرب دست زدند. در خرمشهر ناوچه های نیروی دریایی و در اهواز تانکهای ارتش برای سرکوب و ارباب زحمتکشان به میدان آورده شدند و در آبادان هلی کوپترها به پرواز درآمدند. در همه جا علاوه بر دفاتر کانونها و تشکلهای مردمی خلق عرب، خانه و کاشانه مردم بی دفاع به رگبار بسته شدند. در بیمارستانها در خرمشهر حتی از پذیرش مجروحین عرب خودداری می شد. مردم با کوکتل مولوتف و سلاح های شکاری و چوبدستی به مقابله با مزدوران رژیم برخاستند و شعار مرگ بر مدنی در منطقه به صدا درآمد. سرکوب و کشتار دیوانه وار تا عصر روز چهارشنبه سیاه ادامه یافت. در جریان درگیریها و دفاع مردم ده ها تن کشته و بیش از ۵۰۰ تن زخمی شدند. رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی حتی اجازه دفن شهدای مردم در گورستان شهر را نداد و خلق عرب عزیزانشان را در خانه های خود به خاک سپردند! چهارشنبه سیاه ننگ دیگری بر پیشانی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی نهاد!

در باره کتاب "نوار های گفتگو بین سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۵۴)"

شده به آن دوره رجوع کنیم می توانیم قضاوت کنیم که طرفین گفتگو تا چه حد در مواضع خود محق بوده و قادر به درک روند های جاری در جنبش بوده اند. به طور مثال هنگامی که رفیق حمید اشرف در آن مقطع یعنی سال ۱۳۵۴ از حزب توده خائن صحبت کرده و از آن به عنوان یک "جریان کاملا خطرناکی" که می تواند "سوسیالیزم پلیسی" را در ایران ایجاد کند اسم می برد، سیر وقایع چه در آن سال ها و چه در زمان جمهوری اسلامی به روشنی صحت ارزیابی این رفیق نسبت به این جریان واقعا پلیسی بارهای بار به اثبات رسانده است.

در این جا شاید بهتر باشد که سخن را با تاکید مقدمه ناشر یعنی چریکهای فدایی خلق ایران بر این کتاب به پایان ببرم که مطرح می کنند: "امید است که مطالعه متن نوشتاری این نوارها در خدمت درس آموزی از تجارب گذشته برای ساختن آینده ای نوین و پر بار برای کارگران و دیگر توده های تحت ستم قرار گیرد". این اظهار امیدواری، به حق، یک تاکید به جا در توضیح اهمیت این اسناد و ارزش مبارزاتی آن ها می باشد.

موسی

۱۰ ژوئن ۲۰۱۴

یک کار ارزشمند مبارزاتی برای نسل جوان کنونی ست که در زیر سلطه جمهوری اسلامی برای یافتن پاسخ به سئوالات خویش و از جمله "چه باید کرد" های کنونی، به کنکاش در آثار و تجارب مبارزاتی نسل قبل از خویش پرداخته اند.

مطالعه کتاب نشانگر تنوع بحث های بین دو سازمان و گستردگی مسایلی بوده که پخشا در مقطع ضبط این مباحث در مقابل آن ها قرار داشته است. از شیوه برخورد درست و پرنسیب های مارکسیستی در رابطه با تغییر ایدئولوژی افراد در درون سازمان مجاهدین تا مساله ضرورت و چگونگی شکل وحدت کمونیست ها، از وضعیت جنبش مسلحانه و موقعیت محافل و نیروهای موجود در آن شرایط و فی المثل موقعیت حزب توده خائن و نقشی که این جریان رسوا در خدمت به پلیس سیاسی ایفا می کند گرفته تا پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و ... همگی از زمره آن مسایل است. اما جدا از تنوع مطالب، غور و تفکر در عمق برخی از این مباحث و ایده های مطرحه در نوارهای مختلف تا حدی که در این نوارها مورد برخورد قرار گرفته اند نشان می دهد که در آن دوره چه مسایلی ذهن مبارزین این دو سازمان را به خود مشغول کرده بود. امروز وقتی با تکیه به گذر زمان و تجاربی که در طول این سال ها کسب

در روزهای اخیر نسخه ای از کتاب "نوارهای گفتگو بین سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۵۴" بدستم رسید. قبلا متن نوشتاری تعدادی از این نوارها که در سایت سیاهکل (چریکهای فدایی خلق ایران) نشر یافته بود را خوانده بودم. اما گردآوری مجموعه نوارها در یک کتاب بیش از هر چیز، کار خواندن و بررسی آن ها برای هر علاقه مند به مسایل جنبش کمونیستی ایران را راحت تر کرده است. این کتاب ارزشمند به کوشش چریکهای فدایی خلق ایران و در یک قطع زیبای ۴۰۹ صفحه ای انتشار یافته است. تصویر روی جلد شامل ۴ عکس از طرفین این گفتگوها یعنی رفیق کبیر حمید اشرف و رفیق بهروز ارمغانی از سازمان چریکهای فدایی خلق و زنده یادان تقی شهرام و جواد فائدی از سازمان مجاهدین خلق ایران (سازمان تغییر ایدئولوژی داده در سال ۱۳۵۴) می باشد. خود کتاب نیز از محتویات ۲۵ نوار تشکیل شده که خواندن آن ها فعالین سیاسی چپ و کمونیست را با شرایط تاریخی و مسایل عینی ای که جنبش انقلابی و سازمان های نامبرده با آن ها مواجه بوده اند ، هر چه بیشتر آشنا می سازد.

انتشار این اسناد، در شکل نوشتاری یعنی کتاب حاضر توسط چریکهای فدایی خلق،

معرفی کتاب "نوار های گفتگو ... " از صفحه ۲۰

کردن هر صدای آزادیخواهی در گلو است. تا جایی که برای حفظ ضوابط مخفی کاری در دو سازمان انقلابی و زیر زمینی چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق ، علیرغم اصرار تقی شهرام برای نشست رو در رو و دیدن چهره یکدیگر ، رفقای دو سازمان در دو طرف یک پرده نشسته و به گفتگو در مورد مسائلی از قبیل تغییر ایده لوژی سازمان مجاهدین خلق ، ضرورت وحدت مارکسیست - لنینیست ها در سازمان مستقل خود ، وحدت همه نیروهای ضد امپریالیستی در یک جبهه واحد ، خطر در-خود-نهفته حزب توده خائن به عنوان یک سازمان جاسوسی و خطر توده ای های ساواکی یا ساواکی های توده ای برای شکار انقلابیون ووو ... ، همه و همه موضوعاتی هستند که حتی همین امروز هم در جامعه کنونی ما ، زیر سلطه امپریالیسم و تحت حکومت رژیم منفور جمهوری اسلامی مطرح می باشند و این کتاب می تواند کمک و راه گشای جوانانی باشد که برای سرنگونی جمهوری اسلامی و قطع سلطه امپریالیسم و ساختن جامعه سوسیالیستی در ایران ، مبارزه می کنند.

من قبل از خواندن این کتاب ، بنا به علاقه خاصی که به موضوعات مختلف در این نوار ها داشتم ، به همه آن نوار ها گوش داده بودم. ولی در حین گوش کردن متوجه شدم که متاسفانه بنا به علت یا علل نامعلومی ، دو یا سه تا از نوار های مذکور در سایت "اندیشه و پیکار" دارای بعضی موضوعات تکرار شده در نوار های دیگر هستند که این خود حاکی از قطعه کردن و وصل کردن بعضی از نوار ها بهم دیگر است! به خصوص که می توان به این دلخوش بود که شنونده نوار ، شروع و پایان قطع و وصل کردن احتمالی هر بخشی از نوار را می تواند به نامرغوبی کیفیت صدا و یا نوار در آن بخش ، تعبیر کند! در اینجا این سئوال مطرح می شود که آیا به غیر از آن چه در این سی و پنج نوار به آن ها اشاره شده ، مطلب دیگری هم مورد نقد و بررسی دو سازمان قرار گرفته بود؟ آیا آن چه در این نوار ها آمده اند ، همه آن چیزی است که در آن موقع ضبط شده بودند؟ و باز باید پرسید که چرا کسانی که این نوار ها را در سایت "اندیشه و پیکار" گذاشتند ، بیش از ۳۵ سال صبر کردند و آن نوار ها را قبلا در اختیار جنبش قرار نداده بودند؟ آیا به غیر از این نوار ها ، نوار یا نوار های دیگری هم در این زمینه موجود هستند؟ این ها و ده ها سئوال دیگر را تنها کسان دیگری که کپی از اصل این نوار ها را در اختیار دارند ولی تا به امروز از همگانی کردن آن ها ابا کرده اند ، با گذاشتن آن نوار ها در اختیار جنبش ، می توانند جوابگو باشند.

یک موضوع دیگر هم به عنوان آخرین نکته در مورد این کتاب اضافه کنم. خواه یا ناخواه حالت صدای افراد را نمی شود از گفتاری به صورت نوشتاری در آورد. به همین خاطر آن چه این کتاب بالفطره نمی تواند نشان دهد ، از یک طرف صبر و بردباری و متانت انقلابی ای هست که در کلام رفیق حمید اشرف وجود دارد و از طرف دیگر ، بی حوصله گی مکرر و در وسط حرف دیگری پریدن ، کلام دیگری را تمام کردن از طرف رفیق تقی شهرام است. این نوع تشخیص ها ، تنها با شنیدن صدا و کلام خود رفقای رهبر این دو سازمان از نوار های صوتی موجود امکان پذیر هستند.

اسد شفیعی

یازدهم ژوئن ۲۰۱۴



رفیق سعید سلطان پور

به خاطره گرامی شاعر زحمتکشان ،

شاعر انقلاب،

رفیق سعید سلطانپور

در سی و سومین سالگرد جان

باختنش!

که بود آن...

که بود آنکه به ما گفت:
"سلام شکستگان سالهای سرد و
سیاه،
نشنگان آزادی،
خواهران و برادرانم، سلام!"

دلآوری بود
پیش از آنکه در شب زفاف
با گلوله هم بسترش کنند.

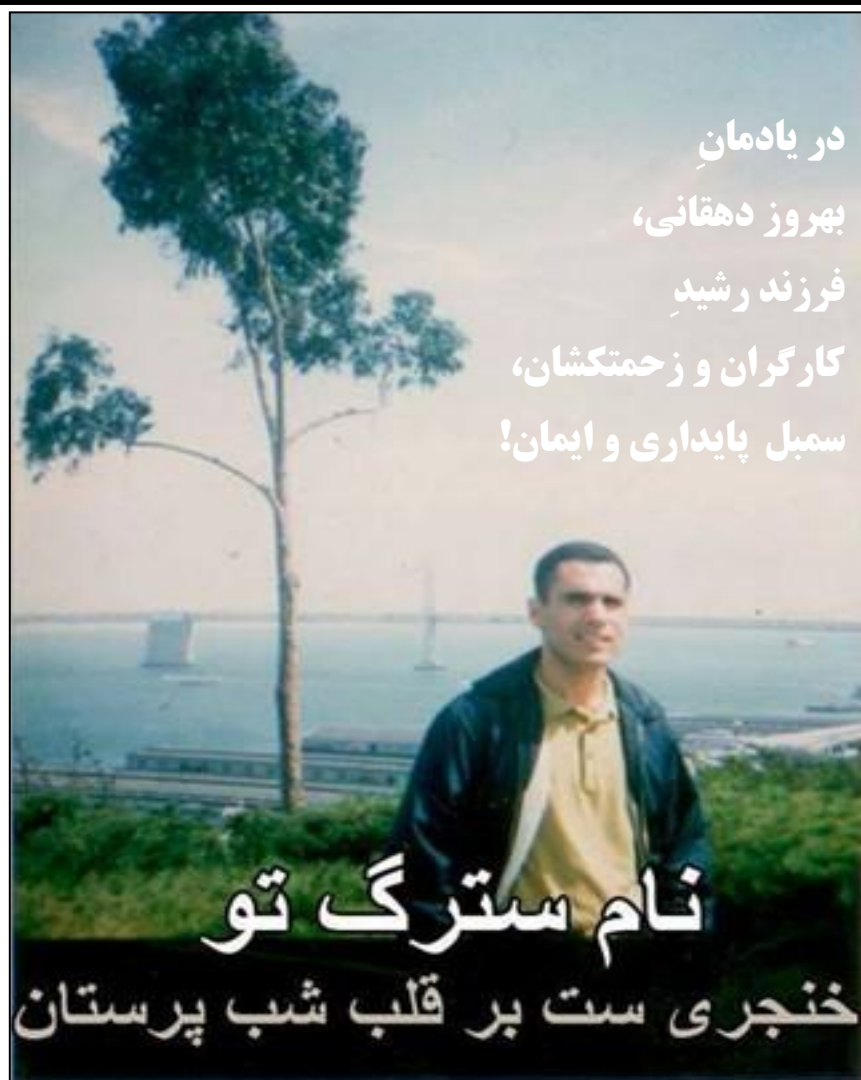
چهار سطر و شطح و شرح نه
که شاعر چهار حرف بود.

در غبار طاعونی جشن کتاب سوزانشان
گل مشت آفتاب بود.

قتل جهان را سرود
پیش از آنکه طوفان رونده ی قشربون مطلق
زده ی جهان
قتلش را بسراید.

آه ابا کشورم چه رفته است که
آوای درد بانگ شاعرش هنوز
آوازی دلنشین است؟

با شاعرم چه رفته است؟
ب. ش



در یادمان
بهروز دهقانی،
فرزند رشید
کارگران و زحمتکشان،
سمبل پایداری و ایمان!

نام سترگ تو
خنجری ست بر قلب شب پرستان

تا زمانی که مبارزه برای رفع ستم و استعمار جاری ست نام بلند رفیق بهروز دهقانی ، این
فرزند رشید کارگران و زحمتکشان ایران، این سمبل پایداری و ایمان به آرمانهای محرومان،
همواره بر پرچم این مبارز در اهتزاز خواهد بود.

ای رفیق سترگ زحمتکشان!
باد ،

نام ترا

به هر جا که اشک گرسنگان جاری ست
خواهد برد؛

هر جا که خشم

نعره می کشد

در هر سیاهچالی که خون

از صغیر تازیانه دزخیم، فواره می زند،

در هر جنگلی که نعره مسلسلها

بر لاشه ارتجاع می رقصد

باد

نام ترا خواهد برد

تا نهایت ارتفاع!

نام سترگ تو

خنجری ست بر قلب شب پرستان

نام تو

تلالو سپیده روشن پیروزی ست

ای رفیق زحمتکشان

نامت بلند باد!

سرکوب وحشیانه پناهجویان در استرالیا

در روز دوم ژوئن ۲۰۱۴، نیروهای مسلح شرکت "سرکو" (که حفاظت زندان های پناهندگان در استرالیا را به عهده دارند) با خشونت وحشیانه خاص سگهای نگهبان سرمایه دای، با حمله به پناهنده های حبس شده در "جزیره کریسمس" استرالیا، آنها را وادار به شکستن اعتصاب غذای خود کرد. (۱)

در این یورش، بیش از هشت نفر از پناهجویان شدیداً زخمی شدند که شش تن از آنها به خاطر شدت جراحات و شکستگی استخوان هایشان به بیمارستان منتقل گشتند. (بر اساس گزارش اعتراف آمیز "اسکات موریسون" وزیر مهاجرت استرالیا به مجلس این کشور.)

این دومین حمله وحشیانه پلیس استرالیا به پناهندگان بی دفاع در طول چهار ماه گذشته است. چهار ماه پیش (در ماه فوریه) پسر جوان ۲۲ ساله کرد ایرانی به نام "رضا براتی" در حمله وحشیانه مأمورین "سرکو" به پناهندگان، کشته شد. تحسن و اعتصاب غذای اخیر با شرکت ۷۵ پناهجو، در ۲۷ ماه مه به مناسبت صدمین روز کشته شدن "رضا براتی" شروع شد و هشت نفر از پناهجویان که برخی از آنها بیش از یک سال در حبس به سر می برند، در شروع اعتصاب غذا، لب های خود را دوختند. این اعتصاب غذا، علاوه بر اعتراض به قتل رضا براتی توسط پلیس، در اعتراض به حبس های نامحدود و وضعیت بسیار ناگوار پناهندگان در جزایر دورافتاده، و بی اعتنایی و عدم رسیدگی مقامات دولت

استرالیا و سازمان ملل به آنها نیز می باشد. پناهجویان خواهان رسیدگی به تقاضای پناهندگی و مطلع کردن آنها از وضعیت پرونده هایشان، دسترسی به رسانه ها و ابزارهای ارتباطی، و متوقف شدن حملات پلیس، می باشند.

حبس نامحدود پناهندگان و قرار دادن آنها در شرایط زندگی غیرانسانی، تجاوز به حقوق طبیعی دمکراتیک و انسانی آنها بوده و حتی نقض علنی به اصطلاح "منشور حقوق بشر" و قوانین بین الملل ادعایی طبقه سرمایه دار حاکم بر جهان نیز می باشد.

حملات پلیس به پناهجویان در چهارچوب قوانین ضدپناهندگی دولت استرالیا و به قصد مجازات و ترساندن افرادی انجام می شود که از شرایط بسیار دشوار کشورهای خود گریخته و از طریق راه های آبی استرالیا قصد سفر به این کشور و فراهم کردن شرایط بهتری برای خود و خانواده هایشان را دارند.

بر اساس گزارشاتی که به رسانه های استرالیا راه پیدا کرده گفته می شود که از پناهجویان که یکی از آسیب پذیرترین اقشار تحت ستم در جهان می باشند، به عنوان وسیله ای برای آزمایش ابزارهای شکنجه و تمرین استفاده از شیوه ها و ابزار مختلف سرکوب (از دستگاه های الکترونیکی برای کنترل زندانی گرفته تا شیوه های شکنجه روانی) مورد استفاده شرکت "سرکو" و دیگر سگهای طبقه حاکم استفاده شده است. دکترها و دیگر افرادی که در بیمارستان های مخصوص پناهجویان کار کرده اند، طی گزارش های رسمی متعدد به دولت استرالیا، در رابطه با وضعیت بسیار ناگوار جسمی و روحی پناهجویان هشدار داده اند، اما همه آنها با بی تفاوتی مقامات دولتی روبرو شده اند. رواج بی سابقه بیماری روانی و خودکشی در میان پناهندگان، چنین هشدارهایی را تأیید کرده است. با توجه به این واقعیات است که دولت استرالیا شدیداً از پخش

خبرهای مربوط به وضعیت زندگی پناهجویان در زندان های مخوف جزایر این کشور، جلوگیری می کند.

زیرنویس:

۱- "سرکو" (Serco) یکی از شرکت های خدمات حفاظتی-نظامی انگلیسی است که محافظت از زندان پناهجویان در جزیره کریسمس (و دیگر زندان های پناهجویان در جزایر دیگر استرالیا) را به عهده دارد. فعالیت های این شرکت در انگلستان و بسیاری دیگر از کشورهای جهان، شامل کنترل ترافیک و سیستم حمل و نقل خصوصی و دولتی، هوانیروز، قراردادهای سلاح نظامی و امنی، آزمایشگاه های امنی، حفاظت از زندان ها و مدارس نظامی، سیستم های هشدارهای موشک های هسته ای، خدمات مختلف به نیروی هوایی و دیگر بخشهای ارتش، و بسیاری از دیگر خدمات پلیسی-نظامی به بخش خصوصی و دولتی، و حتی تأمین و اداره دستگاه های کامپیوتری برای ادارات راهنمایی و رانندگی می باشد. این کمپانی که در سال ۱۹۲۹ تأسیس شد، از طریق نشریه خود (Ethos Journal) در فعالیت های بنگاه های ایده پراکنی انگلستان نیز سهیم است. این کمپانی مدتی پیش به جرم کلاه برداری از دولت انگلستان در یکی از قراردادهایش، محکوم به پرداخت حدود ۶۹ میلیون پوند گردید. یکی دیگر از جرایم این شرکت، استفاده از دستگاه های الکترونیک غیراستاندارد برای کنترل زندانیان است که در چند مورد منجر به مرگ زندانیان شده اند. علیرغم جرایم بسیاری که این شرکت مرتکب شده، و اعتراضات بسیاری که مردم آگاه انگلستان علیه آن کرده و می کنند، "سرکو" بزرگترین شرکت در زمینه های خدماتی مزبور بوده و مورد حمایت و سرویس دهنده به دولت انگلستان و بسیاری از کشورهای اروپا و آسیا و آمریکا می باشد.

زندگی در جمهوری اسلامی یا زندگی در زشتی ها

جمهوری اسلامی جنایتکار است و هر روز و هر ساعت جنایت می کند. البته هر دولت مدافع مناسبات سرمایه داری، حتی دموکراتیک ترین آن به درجات مختلف، جنایتکار است، ولی جمهوری اسلامی اختلاف بزرگی با آن ها دارد، جمهوری اسلامی نیاز دارد که برای توده ها جنایتکار شناخته شود. این رژیم نه تنها جنایت می کند بلکه وقیحانه آن را به نمایش هم می گذارد. جمهوری اسلامی این توحش را نه تنها تجلیل و تحسین می کند بلکه تقدیس نیز می کند. امپریالیسم برای مقابله با نیروهای مترقی و برای سرکوبی توده های پها خاسته در انقلاب سال ۵۷، به یکی از مرتجع ترین اقشار توسل جسته و دار و دسته خمینی را انتخاب کرده و به قدرت رساند، و این مرتجع ترین های در قدرت برای کسب هر چه بیشتر ثروت، چه جنایت ها که نکرده و برای حفظ این ثروت، جنایت را با توحش به اوج رساندند. آن ها اعدام کردند و وحشیانه اعدام های شان را به نمایش گذاشتند، زندانیان را زجر داده و شکنجه کردند و در هر کوی و برزن بساط شلاق و تازیانه برقرار کردند. ظلم و سرکوب را از تصور گذرانده و توده ها را به فلاکت کشاندند و با زور سرنیزه تلاش کردند تا توده ها به این سرنوشت نکبت بار باور یابند. با رواج فرهنگی ارتجاعی، تحقیر، دزدی، تبعیض، به سخره گرفتن هر چیز والا و به زشتی کشاندن هر چیز زیبا را بین توده ها رواج داده و توده ها را بر علیه هم تحریک و بر انگیختند. کلمات که بیان افکار و احساسات بوده و وسیله ارتباط توده هاست را وحشیانه بی روح و بی معنی کردند تا اساس وسایل ارتباط انسانی را نابود کنند، تا خود با فرهنگ عقب مانده خود مقبول جا افتاده شده و فرهنگ مترقی، آلوده نمایش داده شود. به این ترتیب توده ها را در وضعی قرار دهند که هیچ وسیله ای آن ها را به هم پیوند ندهد. هر چند آن ها ظلم را از حد گذرانده اند و با تمام قدرت این قساوت را هنوز نمایش میدهند ولی فراموش کرده اند که تاریخ از این جلادان کم نداشته است. و علیرغم همه کشتار ها و جنایت ها در طول تاریخ این توده ها هستند که تاریخ را ساخته و می سازند. تاریخ فقط گذشت زمان نیست بلکه با خود درس و تجربه همراه دارد، آن چه که در این حکومت، توده ها تجربه کرده اند وقتی که قدرت پیدا خواهند کرد، درسی به این طالبان زشت و زشتی ساز خواهند داد که در تاریخ بی مانند خواهد ماند.

"دادگاه" های آمریکا در خدمت اعمال غیر قانونی دولت!

عمومی دامن زده و ماهیت واقعی و ضد مردمی "دمکراسی" ادعایی این دولت را به عینه به همگان نشان داده است.

واقعیت این است که سیستم حقوقی کشورهای سرمایه داری (مانند همه دستگاه های دولتی آنها) ابزاری طبقاتی و در خدمت اراده و منافع طبقه حاکم بوده و نقشی جز مهر تأیید زدن بر جنایات اقتصادی-اجتماعی-سیاسی-نظامی طبقه سرمایه دار و دولت های حامی آنها علیه رنجبران ندارد.

استناد مقامات آمریکایی به "مسائل امنیتی" برای اقدامات سرکوبگرانه و جاسوسی بر علیه شهروندان، همیشه به عنوان بهانه ای برای توجیه زیرپا گذاشتن حقوق دمکراتیک و سرکوب توده ها، توسط طبقه حاکم همه کشورهای جهان مورد استفاده قرار گرفته و می گیرد. این واقعیت ضرورت ریشه کن کردن سیستم سرمایه داری موجود (و همه دستگاه های نظامی-سیاسی-مذهبی و ... غیره آن) را به عنوان اولین اصل ایجاد شرایط لازم برای برقراری دمکراسی واقعی، پیش روی توده های آگاه مردم جهان قرار داده است.

رابطه با شرکت "AT&T" است. مدتی پیش، پس از این که یکی از تکنسین های "AT&T" (به نام Mark Klein) فاش کرد که این شرکت اطلاعات اینترنتی مشتری هایش را به یکی از نهاد های مخفی دولت در سانفرانسیسکو می فرستد، چندین نفر از مشتری های شرکت "AT&T" شکایتی علیه دولت آمریکا به دادگاه فدرال فرستادند که به پرونده (*Jewel v. Obama*) مشهور شد.

مسلم است که دولت آمریکا (و یا هر دولت مشابه دیگر) هیچوقت برای نابود کردن چنین مدارکی، منتظر اجازه دادگاه نشده اند. دولت آمریکا که همزمان با ادعاهای دروغین "دمکراسی" اش، نه تنها همیشه حقوق دمکراتیک شهروندان خود را پامال کرده، بلکه در سرکوب طبقه کارگر و دیگر اقلیت تحت ستم در کشورهای دیگر نیز نقش اساسی را بر عهده داشته، و به عنوان ابرقدرت جهان، هیچگاه ضرورتی ندیده که به طور جدی در رابطه با اقدامات خود به کسی توضیحی بدهد.

تصمیم اخیر دادگاه آمریکا در تایید اعمال غیر قانونی و ضد مردمی دولت، رسوایی جدیدی را برای دولت آمریکا در افکار

دادگاه فدرال آمریکا در روز ۶ ژوئن (در رابطه با شکایت تعدادی از افراد و گروه های آمریکایی از دولت این کشور به خاطر کنترل مخفیانه ایمیل و تلفن های شهروندان) به درخواست دولت آمریکا برای عدم ارائه مدارک به دادگاه و درواقع نابود کردن مدارک، پاسخ مثبت داد. منظور از "مدارک" در این "حکم" دادگاه فدرال آمریکا، اطلاعاتی است که دولت آمریکا به طور مخفیانه و به شیوه های غیرقانونی (به خصوص در طول پنج سال گذشته) در رابطه با شهروندان آمریکا و دیگر کشورها به دست آورده است. اما این حکم فقط شامل شکایت های اخیر نمی شود. درواقع، بر اساس حکم ۶ ژوئن دادگاه فدرال، دولت آمریکا از این پس می تواند قانوناً از ارائه هر نوع مدرکی (که خودش صلاح بداند) به هر دادگاهی خودداری کند و به بهانه به اصطلاح "حفظ امنیت ملی" هر نوع مدرکی را (حتی اگر دادگاه تقاضای ارائه آنها را کرده باشد) از بین ببرد.

قاضی دادگاه فدرال (شخصی به نام Jeffrey White) که حکم مزبور را صادر کرده است، مسئول رسیدگی به پرونده "ادوارد اسنودن" نیز می باشد. یکی دیگر از پرونده های تحت نظر این قاضی، در

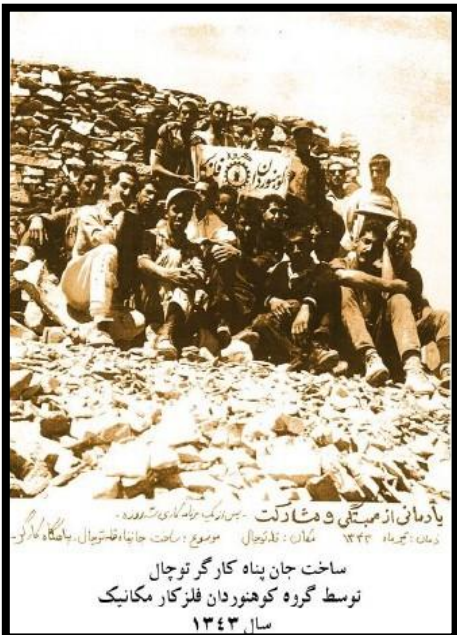
به یاد چریک فدایی خلق، رفیق کبیر، امیر پرویز پویان



من این گل را می شناسم
رها کنید مرا، رها کنید شانه و بازویم
رها کنید مرا تا بینم
من این گل را می شناسم
من با این گل سرخ در قهوه خانه ها نشسته ام
من به این گل سرخ در میدان راه آهن سلام داده ام
...
من این گل را می شناسم...

در زندان بودم که خبر رسید. عکس رفیق با دیگر رفقای پیش در روزنامه بود. نگاهم روی عکس ماند... پویان... شگفتا... آغاز کردند... پس آن سفرهایش به روستاها، آن دوستی هایش با مردمان جوراچور... آن پیرمرد روستایی در قطار... آن جوان با آن لباس چرب و روغنی در قهوه خانه... آن یادداشت ها... آن شیوه های مختلف لباس پوشیدن هایش... شکل مردم بود... مثل مردم حرف می زد... آن کتاب ها... آن ترجمه ها... آن غیبت های ناگهانی... یک روز در مشهد... یک روز در شهرهای لرستان... یک روز در تبریز... همیشه در میان مردم و به ندرت در میان ما روشنفکران... به راستی شگفت انگیز بود. و آن روز... کنار چمن دانشگاه... نوشته ای از جرج حبش ترجمه می کرد. کنارش نشسته بودم، سر برداشت. آن چهره ی سبز تند. آن چشم های نافذ مهربان و آن لحن بومی صدایش: «نیروهای انقلابی ایران چوب خیانت حزب توده را می خورند. این خیانت تاریخی است، تنها با یک حرکت تاریخی می توان آن را شست». «این دیکتاتوری گنبدیده است، مردم باید باور کنند». «از مارکسیسم حرف زدن بد نیست، به مارکسیسم عمل کردن دشوار است» و بعد... با لحنی ساده پرسید: «می توانی به من گریم یاد بدهی؟!». تعجب کردم و به آرامی گفتم: «به تئاتر علاقه مندم، شاید بیایم بچه ها را گریم کنم...» و آن شب... زمستان بود. نفس روی سیل ها یخ می بست. آن جثه ی مقاوم و چالاک... آن پیکر ریز، اما یکپارچه تحرک و تلاش... می لرزید... با آن پیراهن و ژاکت تازه، با آن کت معمولی... عجیب اصرار داشت سرد نیست... گفتم: «لباس زیاد، دست و پاگیر است». ... گفتم: «آخر این هم شد لباس». گفتم: «خیلی هم اشرافیه» و دستش را که در جیب داشت از آستر بال کت بیرون و با پنجه اش ادا درآورد. خنده ام گرفت. خندید: «شاید تو هم روزی لازم باشد آستر کت را پاره کنی». سر در نیاردم. در آن یخبندان هزاران متر قدم زدیم و او از زندگی کارگران می گفت. از زندگی دهقان ها، از سندیکاها، از شرکت های زراعی... از بانک ها... از وام های مردم تهیدست... و بعد... از روشنفکران بورژوازی می گفت: «همه در خلوت و در حرف مبارزند!!». گفتم: «چه می شود کرد؟». خندید. گفت: «اگر برایم با دقت بگویی چه نمی شود کرد، به تو خواهم گفت چه می شود کرد». خاموش ماندم. «برای آن که حتی بفهمی چه نمی شود کرد، باید کار کنی، باید جامعه را بشناسی، به دهات بروی، از کارخانه خبر داشته باشی، باید بدانی زیر این سقف ها چه می گذرد» و به آلودگی های پشت مجسمه اشاره کرد. از آن شب دیگر او را ندیدم. فکر می کنم آن شب همین که با تکان سر و تندی نگاه به آلودگی ها اشاره کرد، در میان همان آلودگی ها از من جدا شد. هر وقت به او فکر می کنم، آلودگی ها را در آن زمستان سرد می بینم و آن رفیق ریزنقش را که مثل گوزنی سرما زده در لا به لای آلودگی ها از من دور شد. مبارزی هنرمند بود. گاه شعر می سرود و گاه قصه ای می نوشت. در نقد هنر و هنرمند اگر چه بیش از چند نوشته ندارد، بنیان گذار نگرش و شیوه ای مارکسیستی در نقد هنر است. آن آخرین شبی که دیدمش از خانه تیمی به تئاتر آمده بود و من نمی دانستم. مثل کودکی روستایی ساده و مثل توسنی کوهی هوشیار بود. رفیقی ساده و هوشیار، نقاد و مهربان... رفیقی انقلابی که به ما درس ها آموخت...

(شاعر انقلاب، سعید سلطانیور)



های تهران در تظاهرات اردیبهشت ماه سال ۵۰ خود فریاد می زدند "فرسیو مرگت مبارک".

بعد از ادغام باقی مانده گروه جنگل با گروه رفیق احمد زاده و اعلام موجودیت چریک های فدائی خلق، رفیق اسکندر در مرکزیت این گروه قرار گرفت و فرماندهی تیمی بر عهده اش گذاشته شد که عملیات مصادره انقلابی بانک ملی خیابان آیزنهاور (آزادی کنونی) را در اردیبهشت ۱۳۵۰ سازمان داد. در جریان این عملیات که با موفقیت انجام شد، رفیق امیرپرویز پویان به سخنرانی و روشننگری در باره اهداف چریک های فدائی خلق پرداخت. رفیق اسکندر صادقی نژاد در آخرین درگیری قبل از جان باختنش به دست مزدوران شاه حماسه دیگری آفرید. بدنبال محاصره محل خانه ای که رفقا کرایه کرده و در صد اسباب کشی به آن بودند، در حالی که در پناه آتش رفیق اسکندر، دورفوق دیگر موفق به گریز از صحنه شدند، وی با گلوله پاسداران سرمایه جان باخت و نامش برای همیشه در دل توده ها جاودان شد.



"کزین راه باشد که پویم و جویم حقیقت..."

یادی از کارگر کمونیست،
 فرمانده نظامی،
 چریک فدایی خلق
 رفیق اسکندر صادقی نژاد

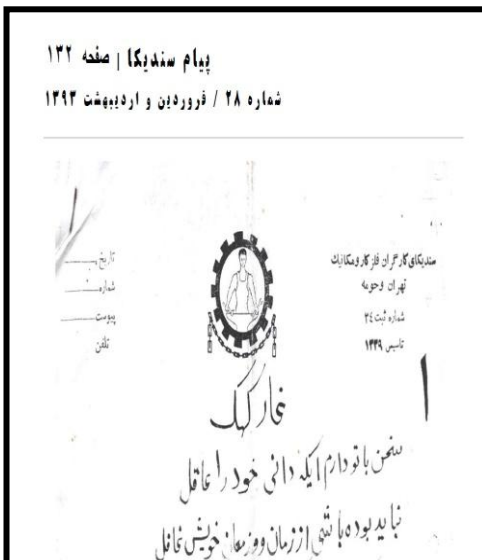
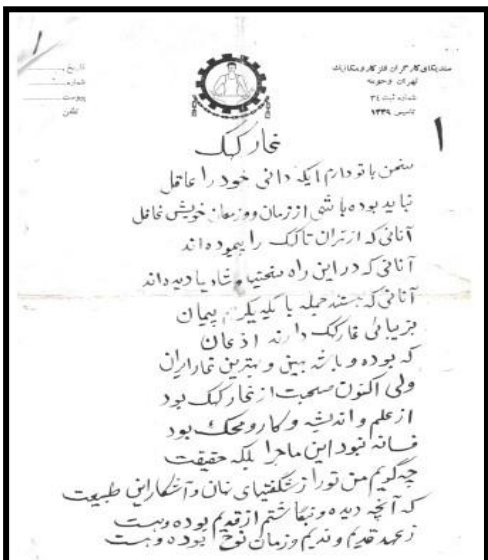
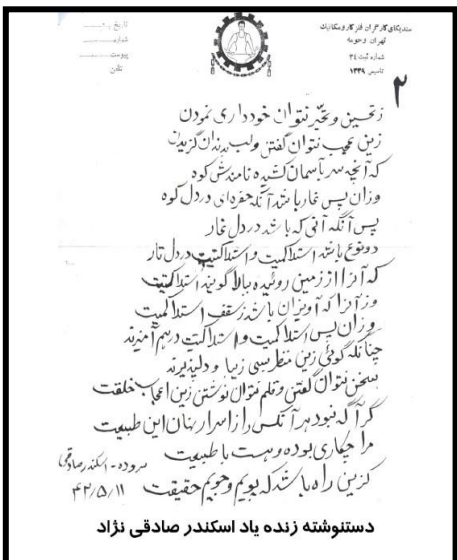
کارگران فلزکار- مکانیک انتخاب شد. رفیق اسکندر عضو گروه کوهنوردی سندیکا نیز بود و همین مساله اسباب آشنایی او با برخی رفقای دیگر را نیز فراهم ساخت.

طی نیمه دوم دهه چهل به همراه دیگر کارگران فلزکار مانند جلیل انفرادی به صف مبارزات ضد رژیم پیوستند و در شکل گیری گروه جنگل نقش ایفا نمودند. به دنبال رستاخیز سیاهکل و اعدام ۱۳ رزمنده فدایی کمونیست در ۲۶ اسفند سال ۴۹ رفقای باقی مانده تیمی شکل دادند که رفیق اسکندر فرمانده آن بود. همین تیم در ۱۸ فروردین ماه ۵۰ تیمسار فرسیو که حکم اعدام ۱۳ رزمنده سیاهکل را صادر کرده بود را به سزای خیانت ها و شقاوت های خود رساندند. تیمسار فرسیو مزدوری بود که رفقای سیاهکل را در دادگاه های در بسته نظامی محاکمه و حکم اعدام آنان را صادر کرده بود. این عملیات اعدام انقلابی تاثیر بسیار گسترده ای بر افشار پیشرو جامعه داشت و شور و شوق بسیاری برانگیخت و ادامه حیات و تداوم فعالیت های گروه را به اطلاع همگان رساند. تا آنجا که دانشجویان دانشگاه

در ۳ خرداد سال ۵۰ زندگی کوتاه ولی درخشان چریک فدایی خلق، کارگر پیشرو و فرمانده نظامی، رفیق اسکندر صادقی نژاد، در جریان یک نبرد حماسی در خیابان طاووسی تهران با مزدوران شاه به پایان رسید. در آن روز مردم ایران یکی دیگر از فرزندان کمونیست فدایی خود را از دست دادند اما خاطره و راه وی همچنان در آتش مبارزات طبقه کارگر ایران و در هر جا که مبارزه بر علیه استثمار و سرکوب جاری ست طنین انداز است.

رفیق اسکندر صادقی نژاد در سال ۱۳۱۹ در خانواده ای کارگری به دنیا آمد. از چهارده سالگی به عنوان شاگرد تراشکار به کار مشغول شد و در هفده سالگی اولین اعتصاب را در محل کارش سازماندهی کرد. او به دلیل همین مبارزات کارگری پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد و پس از آزادی از محل کارش اخراج شد. رفیق اسکندر، کارگر میل لنگ تراش کارخانه "بندار" بود و بعدها به عنوان کادر سندیکایی در صنف فلزکار- مکانیک فعالیت های قابل توجهی انجام داد و به همین دلیل هم به عنوان یکی از دبیران سندیکای

نمونه های زیر، دست نوشته های چریک فدایی خلق، رفیق اسکندر صادقی نژاد می باشند که اخیرا به دست "پیام فدایی" رسیده و به این ترتیب انتشار می یابند.



اشرف دهقانی

چریکهای فدائی خلق



"چریکهای فدائی خلق و

بختک حزب توده خائن"

(قسمت سوم)

"عقب ماندگی جامعه یا

حزبی که کمونیست نبود!"

در دهه سی با این که حزب توده حتی در مقام یک نیروی خرد بورژوازی دموکرات هم نتوانسته بود در طول فعالیت خود و در جریان کودتای ۲۸ مرداد به انتظاراتی که از آن می‌رفت پاسخ دهد، هنوز بسیاری از وابستگان به این حزب با استناد به مواردی چون به وجود آمدن "شورای متحده مرکزی کارگران" - که خود محصول رشد روزافزون مبارزات کارگری در آن دوره بود، و با ایجاد تشکیلاتی برای زنان در درون حزب - با توجه به حضور زنان مبارز و تحصیل کرده در صفوف حزب توده، رشد ادبیات انقلابی با وجود شاعران و نویسندگان آزادیخواهی که پشتیبان حزب توده بودند و غیره، از وجود جنبه‌های مثبت در فعالیت‌های آن حزب صحبت کرده و بر این اساس آنرا یک حزب طبقه کارگر می‌پنداشتند.

اساس آن را یک حزب طبقه کارگر می‌پنداشتند. شکی نیست که چنین مواردی جلوه‌هایی از دست آوردهای مبارزاتی مردم ما در آن مقطع بودند که البته با نام حزب توده در یک دوره از تاریخ جامعه ما رقم خورده است. اما، حاملین نظری که با تکیه بر چنین مواردی حکم به حزب طبقه کارگر بودن حزب توده می‌دادند نه فقط به این امر آگاهی نداشتند که چنان اموری به خودی خود نمی‌تواند دال بر ماهیت کارگری یک حزب باشد، بلکه آنها به واقعیت شرایط مبارزاتی بسیار مساعدی که حزب توده در آن رشد کرد نیز توجهی نداشتند. آنها غلیان جنبش‌های توده‌ای و رشد بی‌سابقه مبارزات مردم در این دوره که مسلماً دست آوردهای مبارزاتی با خود به همراه می‌آورد را در نظر نگرفته و قادر به تشخیص این امر نبودند که در دهه بیست در شرایط تضعیف دیکتاتوری رژیم حاکم در داخل ایران و در فضای مساعد بین‌المللی، حرکت‌های مبارزاتی توده‌های ستم‌دیده ایران علیه دشمنانشان، هم وسعت چشم‌گیری داشت و هم شدیداً رو به رشد بود؛ و نیروهای آزادیخواه و مترقی جامعه به این دلیل دور حزب توده جمع شده و به آن یاری می‌رساندند که انتظار رهبری مبارزات خود را از آن حزب داشتند. ولی واقعیت این است که این حزب - درست به خاطر این که یک حزب کمونیست و پیشرو طبقه کارگر نبود - در طول فعالیت‌های دوازده ساله خود هرگز نتوانست مبارزات مردم ما را در جهت تحقق خواست‌های اساسی‌شان رهبری کرده و جنبش را قدمی به جلو ببرد.

"توده‌ای"ها (و یا می‌توان گفت یک تفکر رایج "توده‌ای" در دهه‌های پیشین که هنوز هم از بین نرفته)، ضمن تأکید بر این که حزب توده در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۰، حزب طبقه کارگر ایران بوده است، از به اصطلاح اشتباهات "سنگین" حزب توده در این سال‌ها صحبت می‌کنند و در حالی که حتی ادعا می‌کنند که گویا "خدمات" حزب توده بیشتر از "اشتباهات" آن بوده، آن به

موضوعی نبود که جنبش کمونیستی ایران بتواند بلافاصله بعد از کودتای ۲۸ مرداد، آن را به صورت یک جمع‌بندی تئوریک ارائه دهد. در آن زمان حزب توده مورد پشتیبانی کامل شوروی قرار داشت که خود هنوز به عنوان یک دولت کارگری و مهد سوسیالیسم شناخته می‌شد - کشور شوراهای که اتفاقاً در همان مقطع، جنگ دلاورانه و عظیمی را بر ضد فاشیسم در سطح جهان پیروزمندانه رهبری کرده بود. پشتیبانی حزب توده از شوروی و تأیید متقابل شوروی از آن، برای اذهان عموم و خیلی از روشنفکران به خودی خود و به نادرست، کمونیستی بودن حزب توده و داشتن هدف‌های کارگری و سوسیالیستی از طرف آن حزب را متبادر می‌کرد. در واقع برای نیروهای جنبش مشکل بود که در حالی که شوروی را به مثابه یک دولت سوسیالیستی و مدافع منافع طبقه کارگر می‌شناسند، حزب توده را یک حزب کمونیست و متعلق به طبقه کارگر تلقی نکنند. بنابراین، برای این که یک فهم درست از ماهیت واقعی حزب توده در میان نیروهای چپ، در وجه غالب، مورد پذیرش قرار گیرد، پروسه‌ای نسبتاً طولانی در تاریخ مردم ما طی شده است.

در دهه سی با این که حزب توده حتی در مقام یک نیروی خرد بورژوازی دموکرات هم نتوانسته بود در طول فعالیت خود و در جریان کودتای ۲۸ مرداد به انتظاراتی که از آن می‌رفت پاسخ دهد، ولی هنوز بسیاری از وابستگان به این حزب با استناد به مواردی چون به وجود آمدن "شورای متحده مرکزی کارگران" - که خود محصول رشد روزافزون مبارزات کارگری در آن دوره بود، و یا ایجاد تشکیلاتی برای زنان در درون حزب - با توجه به حضور زنان مبارز و تحصیل کرده در صفوف حزب توده، رشد ادبیات انقلابی با وجود شاعران و نویسندگان آزادیخواهی که پشتیبان حزب توده بودند و غیره، از وجود جنبه‌های مثبت در فعالیت‌های آن حزب صحبت کرده و بر این

خوانندگان گرامی!

بدنبال چاپ کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن"، نوشته رفیق اشرف دهقانی و درخواستهای متعدد علاقه‌مندان برای دریافت آن، "پیام فدایی" مبادرت به انتشار تدریجی متن این کتاب کرده است. در این کتاب مسایل متعددی مورد بحث و توضیح قرار گرفته اند که هر یک به لحاظ تاریخی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشند. اما مسئله اصلی در میان همه مسایل مطرح شده به واقع توضیح و تشریح پروسه‌هایی است که زمینه‌های تشکیل چریکهای فدائی خلق را ایجاد نمودند. بنابراین کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن" به طور برجسته چگونگی شکل‌گیری چریکهای فدائی خلق و مبارزاتی که در بطن رویداد های تاریخی معینی منجر به برپایی این سازمان و تحولی نوین در تاریخ مبارزاتی مردم ایران گشت را برای خواننده آشکار می‌سازد. به این اعتبار این کتاب یک سند تاریخی برای علاقه‌مندان و بویژه نسل جوانی است که خواهان آموختن تاریخ واقعی مملکت خویش می‌باشند.

آنچه در مقابل شماست، بخش دوم این کتاب می‌باشد که به "حزب توده" می‌پردازد. بخشهای بعدی کتاب در شماره‌های آینده "پیام فدایی" منتشر خواهد شد. لازم به ذکر است که فایل صوتی این کتاب ارزشمند تاریخی در آدرس زیر قابل دسترسی می‌باشد:

<http://www.siahkal.com>

عقب ماندگی جامعه یا حزبی که کمونیست نبود!

این واقعیت که حزب توده در طی فعالیت دوازده ساله خود تا کودتای ۲۸ مرداد، نه تنها قادر به پیشبرد مبارزات انقلابی مردم ایران نشده بلکه حتی سر بزنگاه‌های تاریخی به جنبش مردم در راه رهائی خود ضربه زده بود، خود می‌توانست نشانگر آن باشد که حزب توده نه یک حزب کمونیست بلکه کاریکاتوری از آن بوده است. اما این،

تجربه‌های تاریخ ساز در دل شکست‌های تاریخی

رسوایی‌ها و خیانت‌های حزب توده که متأسفانه با نام کمونیسم همراه گشته بود از اوایل دهه سی تأثیرات بسیار منفی و مخرب در میان مردم ایران بجا گذاشت، تأثیراتی که در سراسر سال‌های دهه چهل نیز همچنان پا برجا بود. این تأثیرات چنان بود که جنبش کمونیستی ایران نمی‌توانست گامی به جلو گذاشته و در جهت تحقق خواسته‌های طبقه کارگر و دیگر توده‌های ستمدیده ایران حرکت آگاهانه‌ای را سازمان دهد مگر این که بختک حزب توده که به مثابه پارامتری جدی، راه را بر پیشرفت جنبش انقلابی مردم ما بسته بود را از سر راه خود بر می‌داشت. متحقق ساختن این امر مهم تاریخی، رسالتی بود که در نیمه دوم دهه چهل، بر عهده نیروی کمونیستی در جامعه ما قرار گرفت که توانست **هم در ثنوری و هم در عمل**، با ترسیم خطی قاطع و کاملاً شفاف بین کمونیسم راستین با به اصطلاح کمونیسمی که با نام حزب توده شناخته می‌شد، به آن رسالت پاسخ گوید. این نیروی اصیل کمونیستی همانا چریک‌های فدائی خلق بودند. مسلماً برای این که چنین موفقیتی به دست آید، روندهایی در جامعه ما طی شده و زمینه‌های لازم برای به ثمر رساندن چنان رسالت بزرگی، شکل گرفته و تکوین یافته بودند. شرح و توضیح این موضوع در ادامه نوشته حاضر خواهد آمد. همچنین در این نوشته به یک موضوع اساسی دیگر نیز پرداخته خواهد شد و آن این است که بعد از قیام بهمن ۱۳۵۷، سازمانی که دیگر سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران نبود ولی با توهم پراکنی در میان سیل توده‌های هوادار چریک‌های فدائی خلق، با توسل به ریا و تزویر آن نام را با خود حمل کرد، چگونه مرز ترسیم شده بین کمونیست‌های فدائی با حزب توده را در هم شکست! و در این مورد نقش نوشته‌های رفیق جزنی در زندان که عمدتاً در اواخر سال ۱۳۵۲ به درون سازمان چریک‌های فدائی خلق راه یافت، چه بود؟

برای پیشبرد بحث فوق لازم است در ابتدا به مرور آن پروسه تاریخی‌ای بپردازیم که از مقطع بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ تا حضور کمونیست‌های فدائی در جامعه ایران طی شد. پس از قدرت‌گیری رژیم کودتائی شاه و حمله به توده‌های مردم و از بین بردن هر گونه تشکل سیاسی آزادیخواه و ملی و ضد امپریالیست در اوایل دهه سی، تا آخر این دهه مبارزه متشکل علیه رژیم اساساً متوقف شد و تشکل‌های باقی مانده از حزب توده نیز پراکنده و یا یکی پس از

بدون این که در اینجا لازم به نقد نظرات فوق باشد، ضروری است به طور کلی گفته شود که حتی اگر به خیانت‌های حزب توده نام "اشتباه" بدهیم، با معیار کمتر یا بیشتر بودن "اشتباهات" و یا "خدمات" نمی‌توان ماهیت یک حزب را تعیین کرد. باید دید در علم جامعه‌شناسی، معیار علمی برای تعیین ماهیت یک حزب یا به طور کلی یک جریان سیاسی چیست! تا جایی که به بحث ما مربوط است، یکی از معیارهای علمی مارکسیستی که نشان می‌دهد که حزب توده یک حزب کمونیست نبوده، این واقعیت است که این حزب اساساً هیچوقت تغییر بنیادی در مناسبات اقتصادی- اجتماعی موجود و مبارزه برای کسب قدرت سیاسی به منظور برقراری یک سیستم اقتصادی- اجتماعی نوین که لازمه تأمین منافع طبقه کارگر، تحقق خواسته‌های وسیع‌ترین توده‌های مردم بود را در دستور کار خود قرار نداده بود.

این حزب در آغاز فعالیت خویش، صراحتاً تبلیغ می‌کرد که هر گامی که بر می‌دارد برای "حفظ حکومت مشروطه و اصول دموکراسی است" (روزنامه سیاست شماره ۱ به تاریخ سوم اسفند ۱۳۲۰) و برنامه مبارزاتی خود را ایجاد "یک دموکراسی از نوع دموکراسی آمریکا و انگلستان" اعلام می‌نمود (رزم شماره ۲۳ به تاریخ ۱۳۲۲/۵/۲۵) و مطرح می‌کرد که: "حزب ما برای این که مرام خود را اجرا کند، تنها وسیله‌ای را که صحیح می‌داند موفقیت پارلمانی و پیروزی در انتخابات است. حزب می‌خواهد با ایجاد یک جمعیت قوی و متشکل و اتحادیه‌های نیرومند، قدرتی به وجود آورد که آن قدرت بتواند دولت را به گذراندن قوانین مورد نظر (البته با اتکاء به مقررات قانونی و متابعت کامل از اصول قانون اساسی) وادارد. پس تهمت کسانی که حزب توده ایران را آشوب طلب و مسلح می‌نامند، صرفاً یا از روی بی‌خبری یا از روی غرض ورزی است". (همان شماره ۲۳ نشریه رزم). این اعلام مواضع و نظر که مبین معرفی حزب توده به مثابه یک حزب رفرمیست بود و نشان می‌داد که این حزب صرفاً خواستار انجام اصلاحاتی در سیستم اقتصادی- اجتماعی ظالمانه حاکم آنهم از طریق مبارزه پارلمانی بود، بعد از این که حزب مذکور توهم حزب طبقه کارگر بودن را در مورد خود به وجود آورد نیز تغییر نکرد؛ و این به اصطلاح حزب "کمونیست"، هیچگاه نه در صد ایجاد "آشوب" و انقلاب در نظام حاکم به نفع طبقه کارگر و زحمتکش‌شان بر آمد و نه خواستار جایگزین کردن یک قانون اساسی مدافع منافع اکثریت توده‌های مردم به جای "قانون اساسی" فتودال- بورژوائی موجود در زمان خود شد، بلکه با هر ادعائی، درعمل به همانگونه رفتار نمود که در همان شماره نشریه رزم یاد شده خاطر نشان کرده بود.

اصطلاح اشتباهات را هم "بزرگوارانه" (!!) به گردن عقب ماندگی جامعه ایران در دوره مورد بحث می‌اندازند که گویا همانطور ایجاب می‌کرده که رهبران حزب توده عمل کردند و گریزی از آن نبوده است. از جمله احسان طبری یکی از رهبران خائن حزب توده و تئوریسین این حزب، در مقدمه کتابی با نام "نظری به جنبش کارگری و کمونیستی ایران"، با تأکید بر حزب طبقه کارگر بودن حزب توده، مطرح می‌کند: "روشن است که حزب و سازمان‌های طبقه کارگر در کشورهای آسیایی، عقب مانده، کم رشد مانند ایران می‌بایست راه دراز تکامل ارگانیک را طی کنند.

روشن است که این احزاب در مراحل مختلف زندگی خود از جهت شعارها و شیوه مبارزه و عمل پیوسته در سطح و اوج لازم یک حزب مارکسیستی- لنینیستی طراز نوین نبوده‌اند. این مشکلات و نقائص ویژه جنبش انقلابی در کشور ما نیست." (نقل از راه توده ۳۲۵، یازده مهر ۱۳۹۰). نمونه دیگر از توجیه کاری برای اثبات این که حزب توده گویا حزب طبقه کارگر ایران بوده است، نوشته‌ای تحت عنوان "حزب توده ایران و توفان- به مناسبت هفتاد سالگی حزب توده ایران"، منتشره از طرف "حزب کار ایران (توفان) می‌باشد. در آنجا می‌خوانیم: "از پاره‌های نوشته‌ها و گفته‌ها چنین بر می‌آید که حزب توده ایران گویا حزب طبقه کارگر ایران نبوده است به این علت که در کار خود نواقص و معایب بسیاری داشته، اشتباهات بزرگی مرتکب شده، به راست و به چپ دویده و پاره‌های مسایل مهم را به دست فراموشی سپرده است و از این قبیل. اما دارندگان این نظریات، محیطی را که در آن حزب توده پدید آمده و رشد کرده از دیده فرو می‌گذارند. ... آنها فراموش می‌کنند که حزب مانند انسان پس از پیدایش و پیش از آنکه به مرحله بلوغ برسد دوران کودکی خود را می‌گذراند. حزب توده ایران نیز با توجه به وضع کشور پس از بیست سال دیکتاتوری فاشیستی رضا خان، نمی‌توانست چنین دورانی را نییامد. در طول این دوران حزب هنوز مارکسیسم لنینیسم را بدرستی فرا نگرفته بود، محیط و ساختمان اجتماعی خود را بدرستی نمی‌شناخت، از انطباق صحیح مارکسیسم لنینیسم بر شرایط ایران ناتوان بود، در پراتیک مبارزه سیاسی و اجتماعی تجربه نداشت. در چنین شرایطی حزب نمی‌توانست از خطا و اشتباه مصون بماند. نواقص و اشتباهات حزب در دوران کودکی اختصاص به حزب توده ایران ندارد. مائوتسه دون دوران کودکی حزب کمونیست چین را این گونه توصیف می‌کند: حزب در آن دوران هنوز کودکی خود را طی می‌کرد... در پایان این دوره نیز بر اثر راست روی حزب به رهبری چن دو سیو انقلاب با شکست مواجه گردید... در میان خدمات و اشتباهات حزب توده ایران آنچه عمده است خدمات آنست."

موضوع مهم دیگر در رابطه با شکست مبارزات اصلاح طلبانه و قانونی دوره مورد بحث، این است که با آن شکست، ایدئولوژی‌های حاکم بر سازمان‌های درگیر در این مبارزات - که رسماً ایدئولوژی‌های غیر کمونیستی بودند - نیز بی اعتبار شدند. از طرف دیگر، پیشاپیش به مارکسیسم - لنینیسم هم ضربه وارد شده بود - چرا که این ایدئولوژی، ظاهراً در وجود حزب رسوائی تجلی یافته بود که خود را حزب توده، حزب طبقه کارگر ایران می‌خواند. در شرایط یاد شده، مارکسیسم - لنینیسم از جهت دیگری نیز مورد ضرب قرار گرفت و آن موقعی بود که رویزیونیسمی که خروشچف در شوروی معرف آن بود به نام سوسیالیسم، در سطح جهان آشکارا وارد بند و بست‌های امپریالیستی شده و به ایجاد رابطه دوستانه با رژیم شاه نیز دست زد. با گسترش رابطه بین ایران و شوروی، رسانه‌های آن کشور و از جمله رادیو مسکو، به نفع رژیم شاه تبلیغ می‌نمودند - تا آنجا که در این راستا آنها حتی قیام توده‌ها در ۱۵ خرداد را نیز تقبیح کردند. (۴) واضح است که چنین امری می‌توانست حتی به بی اعتباری ایدئولوژی‌ای که شوروی ظاهراً خود را پایبند به آن نشان می‌داد، یعنی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم نیز بیانجامد. این واقعیت نیز در کنار مجموعه شرایط توصیف شده در بالا، از عوامل منفی و بازدارنده‌ای شد که بر عملکرد همه مبارزین و جوانان انقلابی که خواهان مبارزه با دشمنان مردم یعنی امپریالیست‌ها و رژیم دست نشانده آنها در ایران بودند، تأثیر گذاشت.

بنابراین نسل جدید مبارز آن دوره با یکی از بدترین شرایط سیاسی مواجه بود. اثرات منفی شکست‌های پی در پی مبارزات مردم، سلطه یک دیکتاتوری بسیار خشن تر و عنان گسیخته تر از پیش که اختناق سیاه و رعب آوری را بر فراز جامعه گسترده بود - اختناقی که نفس‌ها را در سینه حبس می‌کرد و سنگینی آن حتی در چهار چوب خانه‌ها نیز احساس می‌شد؛ و در چنین شرایطی قدرت نمایی‌های شاه و تبلیغات گسترده‌ای که به طور شبانه روزی شکست‌ها را به رخ مردم می‌کشید و خیانت سران حزب توده و تفرنامه‌های آنها را دستنامه کوبیدن کمونیسم قرار داده و یا قدر قدرتی، از بی ثمری هر گونه مبارزه‌ای سخن گفته و آن را اشیاعه می‌داد؛ و در این اوضاع و احوال فقدان یک نیروی سیاسی انقلابی در صحنه جامعه، همه اینها به تدریج یأس و ناامیدی را بر مردم مستولی می‌ساخت و آنها را از دست زدن به مبارزه باز می‌داشت. نسل جوان مبارز اوایل دهه چهل در چنین شرایط سیاه و ظاهراً بی چشم انداز، آن هم بدون داشتن اتکاء ایدئولوژیکی شفاف، دست و پا می‌زد.

(ادامه دارد)

می‌کرد، تغییراتی به وجود آمد؛ به این نحو که بورژواهای وابسته جای نمایندگان فئودالیسم وابسته را در این حاکمیت اشغال کردند و حاکمیت امپریالیستی موجود از طریق بورژوازی وابسته ایران اعمال شد - که تا به امروز هم ادامه دارد. پس از این تحول بود که بورژوازی وابسته در قدرت، بلافاصله مبارزات تازه شکل گرفته توده‌ها در فاصله بین ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ را با خشونت تمام سرکوب و همه تشکلهای مبارزاتی به وجود آمده را از بین برد. به این ترتیب دوره مزبور با شکست مبارزات توده‌ها و ناکامی نیروهای سیاسی درگیر در مبارزات علنی، رقم خورد. اما، درس‌های این مبارزات و عواملی که در زیر توضیح داده خواهد شد زمینه‌های فراهم ساختند که به نیروهای کمونیست جامعه، امکان داد تا آگاهی خود را نسبت به برنامه و خط مشی رفرمیستی حزب توده در دوران فعالیت دوازده ساله خود و پس از آن ارتقاء دهند؛ و در شرایطی که علیرغم رسوائی این حزب، از ماهیت واقعی آن شناختی عمومی وجود نداشت، به ماهیت آن پی برده و سپس با اهمیتی به مراتب برجسته تر، از آن برای پیشبرد مبارزه خود نتایج عملی اخذ کنند.

شکست تشکلهای غیر کمونیستی یاد شده پیشین (در طی سالهای ۱۳۴۲ - ۱۳۳۹)، در عین حال به معنی شکست شیوه‌ها و اشکال سازمانی آنها در شرایط سلطه دیکتاتوری بورژوازی وابسته هم بود. اساس فعالیت‌های سیاسی دوره پیش، به مبارزات اصلاح طلبانه‌ای محدود بود که در شعارهای انتخابات آزاد، استقرار حکومت قانونی، "شاه باید سلطنت کند، نه حکومت" و غیره انعکاس داشت. این همان راهی بود که حزب توده رفته بود. اما در مقابل رژیم تا بن دندان مسلح که هیچگونه مبارزه قانونی و اصلاح طلبانه را بر نمی‌تابید، در مقابل رژیمی که تنها با زبان زور با مردم سخن گفته و سرکوب خونین مبارزات توده‌ها، روش اصلی برخورد او با مردم بود، امید بستن به مبارزات پارلمانتاریستی و تکرار شعارهای سترون گذشته مربوط به انتخابات و شیوه‌های مسالمت آمیز مبارزه و غیره نمی‌توانست جز به سرکوب بیشتر مبارزین و مبارزه توده‌ها بیانجامد. این تجربه بر اهمیتی بود که از دل شکست مبارزات یاد شده بیرون آمد، تجربه‌ای که در میان مردم هر گونه امید به اصلاحات و توسل به شیوه‌های مسالمت آمیز مبارزه را از بین برد. اما این تجربه چه تأثیری در مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ما بجا گذاشت؟ پاسخ این است که: "شرایط جدید، یک فرق اساسی با شرایط بعد از کودتا داشت: دیگر کسی نمی‌توانست به شعارهای گذشته، به شیوه‌های کهنه مبارزه و اشکال مهجور سازمانی اعتماد کند" (رفیق مسعود احمد زاده، مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک صفحه ۲۶ قطع جیبی).

دیگری طعمه سرکوب رژیم شاه شدند. در این دوره در میان افراد صادق و مبارزحزب توده انتقاد شدید به آن حزب جریان داشت، ولی جهت این انتقاد، عمدتاً قبل از این که متوجه کل اعمال و برنامه‌های حزب باشد که به شناسائی ماهیت آن منجر شود، روی عملکرد رهبران آن متمرکز بود، آنهم به خصوص به خاطر عدم برخورد آن رهبران با کودتای ۲۸ مرداد و عدم استفاده از نیروی نظامی و مقابله مسلحانه با رژیم شاه! انتقاد کنندگان اغلب حزب توده را با دید غیر مارکسیستی خود، حزب طبقه کارگر که دچار انحراف بوده و اپورتونیسم بر آن غالب شده بودند است!! ارزیابی می‌کردند و متوجه نبودند که حزب توده یک نیروی خرده بورژوازی رفرمیست و مدافع سازش طبقاتی (به جای مبارزه طبقاتی) بود. با این حال خیانت حزب توده در ۲۸ مرداد و رسوائی‌هایی که تفر نامه‌های مشیمز کننده رهبرانیش در میان مردم ببار آورده بود، این نتیجه را داشت که همانطور که در اواخر دهه سی در شرایط کار علنی نشان داده شد، هیچ روشنفکر انقلابی - حتی اگر هنوز به خطا برای حزب توده ماهیت کارگری قائل بود - در عمل حاضر به کار با آن حزب نگردد. درواقع، روشنفکران انقلابی ایران در اواخر دهه سی اگر نه در اندیشه و تئوری ولی عملاً با حزب توده خط کشی داشتند.

در جامعه ایران، از سال ۱۳۳۹ تا سال‌های اول دهه چهل، پس از سالها بگير و بند و اعمال دیکتاتوری، در اثر رشد تضادها در درون جامعه و بروز بحران‌های متعدد در دستگاه حاکمه، مجدداً فضائی برای فعالیت‌های سیاسی علنی به وجود آمد؛ و در این فضای علنی، بی حیثیتی حزب توده کاملاً عیان و بیش از پیش در مقابل دید همه قرار گرفت. در چنان شرایطی حزب توده در صحنه حضور نداشت و هیچ کس هم پرچم حزب توده را بلند نکرد، در حالی که سازمان‌های سیاسی بورژوائی و خرده بورژوائی متعلق به جبهه ملی با استفاده از فضای موجود، فعال گشتند. در این شرایط بود که خیلی از مبارزین چپ برای مبارزه با رژیم و پیشبرد اهداف سیاسی خود وارد آن سازمان‌ها شدند. از جمله این روشنفکران چپ می‌توان از رفقا بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، احمد جلیل افشار نام برد.

در مقطع مورد بحث که همزمان با "انقلاب سفید" شاه بود "اصلاحات ارضی" شاهانه در ایران صورت گرفت، اقدامی که طی آن در ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه در جهت تحکیم سلطه امپریالیسم در ایران، تحولی به وجود آمده و سیستم سرمایه داری وابسته در جامعه مسلط شد. در این پروسه در حاکمیت سیاسی هم که ماهیت امپریالیستی داشته و اساساً در جهت تأمین منافع امپریالیست‌ها عمل

گزارشی از آکسیون اعتراضی

علیه سرکوب و اعدام (اسلو - نروژ)

به منظور اعتراض به زندانی نمودن و سرکوب کارگران و زحمتکشان و هم چنین در اعتراض به موج اعدام ها در ایران توسط رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی ، در تاریخ ۳۱ ماه مه آکسیونتی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در اسلو برپا گردید که در آن تعدادی از ایرانیان مبارز و فعالین سیاسی شرکت کردند. تظاهر کنندگان با برافراشتن پلاکاردهایی که در آن ها شعارهای آزادی زندانیان سیاسی و آزادی فعالین کارگری در بند و هم چنین شعار مرگ بر جمهوری اسلامی نوشته شده بود به سر دادن شعار پرداختند. این تجمع اعتراضی در ساعت ۱۲ شروع و تا ساعت ۱۴ در مقابل سفارت جمهوری اسلامی ادامه پیدا کرد و پس از آن جمعیت به طرف وزارت امور خارجه شروع به راهپیمایی نمود. در طول راهپیمایی نیز شعارهایی نظیر "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" ، "کارگر زندانی ، زندانی سیاسی آزاد باید گردد" ، "مرگ بر دیکتاتور" و "زنده باد آزادی" سر داده شد. در مسیر راهپیمایی ، وقتی جمعیت به مقابل سفارت آمریکا رسید، بر شدت شعارها افزوده شد و یک اطلاعیه کوتاه با این مضمون که نظام جمهوری اسلامی و روحانی نماینده و برگزیده مردم ایران نمیشاند و ما تا سرنگونی آن ها از پای نخواهیم نشست، قرائت شد.

سرانجام جمعیت به مقابل وزارت امور خارجه نروژ که نقطه پایان راهپیمایی بود رسید. در آن نقطه نیز اطلاعیه ای پخش شد که در آن تقاضای بسته شدن سفارت جمهوری اسلامی در اسلو طرح گشته بود. این اطلاعیه همچنین خواهان طرد نمایندگان ضد خلقی جمهوری اسلامی در مجامع و اجلاسهای جهانی و ممنوعیت شرکت نمایندگان دولت در این مجامع شده بود. یکی از نکات قابل توجه در این آکسیون اعتراضی این بود که در طول این تجمع و راهپیمایی پلیس نروژ که گام به گام جمعیت معترض را همراهی می کرد ، بر خلاف دفعات پیشین خواهان توضیح در مورد شعارهایی می شد که بر روی پلاکاردها نوشته شده بود و یا در جریان راهپیمایی بطور زنده سر داده می شد. سر انجام این آکسیون اعتراضی در ساعت سه و نیم در مقابل نمایندگی وزارت خارجه نروژ در اسلو پایان یافت.

فعالین چریکهای فدایی خلق در نروژ نیز با انتشار فراخوانی در این آکسیون اعتراضی شرکت کردند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در نروژ
اول جون ۲۰۱۴

معرفی کتاب "نوار های گفتگو..."



متن کامل نوشتاری
نوارهای گفتگو بین سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و
سازمان مجاهدین خلق ایران (سال ۱۳۵۴)



عنوان کتاب اخیر انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران "متن کامل نوشتاری نوار های گفتگو بین سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۵۴)" نام دارد که در ماه مه ۲۰۱۴ برابر با خرداد سال ۱۳۹۳ در ۴۰۹ صفحه چاپ شده و در اختیار جنبش قرار گرفته است.

اگر چه از تاریخ ضبط این گفتگو ها حدود سی و نه سال می گذرد ، ولی حدود چهار سال پیش ، نوار های این گفتگو ها ، برای اولین بار از طرف سایت "اندیشه و پیکار" در اینترنت در دسترس همه قرار گرفتند.

همان طور که از اسم کتاب مورد نظر پیداست ، محتوای نوارهای گفتگو بین سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق که در مجموع سی و پنج نوار از آن موجود هست و در خانه های امن و پایگاه های این دو سازمان ، در چندین جلسه متوالی در سال ۱۳۵۴ ضبط شده بودند ، با کوشش فعالین چریکهای فدائی خلق از حالت صوتی به نوشتاری تبدیل شده و بعد از آن به صورت کتاب در آمده است.

در بخش مقدمه کتاب ، این چنین آمده: "با سپاس و قدردانی از رفقائی که در امر تبدیل نوارهای گفتگو بین دو سازمان از گفتار به صورت نوشتاری شرکت کردند و رفقائی که متن نوشتاری را مجدداً با متن گفتاری انطباق دادند و همچنین سپاس و درود به رفقائی که با حوصله و دقت به بازخوانی و تصحیح متن نوشتاری پرداخته و کار آماده کردن آن برای چاپ را به عهده گرفتند و با تشکر از رفقائی که با صفحه بندی و انجام کارهای نهائی مربوط به چاپ، امکان انتشار این کتاب را فراهم نمودند."

محتوای این سی و پنج نوار موجود در این کتاب ، تا به آن حد با ارزش است که فرد خواننده را در دنیای انقلابیونی هم چون رفقا حمید اشرف و بهروز ارمغانی از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق و تقی شهرام و جواد قائدی از سوی سازمان مجاهدین خلق ، قرار می دهد. دنیائی از مسائل و مشکلات مبارزه در شرایط مخفی ، آن هم در شکل مسلحانه در جامعه ای که تحت سلطه امپریالیسم ، پلیس سیاسی آن یعنی ساواک ، سعی در خفه
ادامه در صفحه ۱۲

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!